

آیا دکتر مصدق در ۲۵ مرداد قصد کناره‌گیری داشت؟

آقای بشیر فرهمند که در دولت دکتر مصدق سمت ریاست اداره کل تبلیغات و معاونت نخست‌وزیر را برعهده داشت، داستان پرآب و تابی دال بر کناره‌گیری دکتر مصدق برجای گذاشته که در زیر نقل خواهد شد. با کمال تأسف، برخی از نویسندگان و صاحب‌نظران معتبر، داستان او را، بدون تردید در صحت آن، عیناً در نوشته‌های خود نقل کرده‌اند. لذا روشن کردن چند و چون این مطلب يك وظیفه اخلاقی است. زیرا نحوه طرح موضوع و بُعد ویژه‌ای که به آن داده شده، احساس نوعی «خالی کردن میدان»، ضعف روحیه و تسلیم‌طلبی دکتر مصدق را به ذهن خواننده القا می‌کند. کاری که خلاف حقیقت، و وهنی به شخصیت رهبر فقید نهضت ملی ایرانست که هم اکنون، پاسداری از آن بیش از هر لحظه حائز اهمیت می‌باشد.

نخست روایت او را از کتاب آقای مگری نقل می‌کنم:

«علی اصغر بشیر فرهمند معاون نخست‌وزیر و آخرین رئیس اداره کل تبلیغات در دولت دکتر مصدق بود. او در جلسه‌ای با حضور آقای اصغر اصغرزاده پارسا، سخنگوی سابق فراکسیون نهضت ملی در مجلس هفده، درباره حوادثی که در شب ۲۵ مرداد روی داده بود، ماجرای را تعریف می‌کرد که باید بازگفته شود. او می‌گفت: آن شب درمحل اقامت

نخست وزیر حاضر و ناظر بوده است. سرهنگ نصیری پس از بازداشت تا چه اندازه روحیه اش را باخته بود و چگونه در حال گریه و زاری عذر تقصیر می خواسته و بهر کس، به هر زبان، متوسل می شده که واسطه شوند تا از سر تقصیرش بگذرند! همچنین نقل می کرد که دکتر مصدق پس از دریافت فرمان شاه مدتی به اندیشه فرو رفته و سپس تصمیم می گیرد که طی نطقی مراتب را به مردم اطلاع داده و خود نیز از کار کناره گیرد. متن نطق را نیز تهیه می کند و او (بشیر فرهمند) وسایل ضبط نطق را آماده کرده و متن نطق بر روی نوار ضبط می شود و قرار بوده که فردا صبح در اخبار ساعت ۶ صبح به اطلاع مردم برسد. نخستین کسی که پس از این ماجرا به محل اقامت دکتر مصدق می آید دکتر غلامحسین مصدق بوده، او پس از اطلاع از ماقوع و وقوف بر تصمیم پدر و مطالعه متن نطق، با آن به مخالفت می پردازد. چندی نیز می گذرد که دکتر شایگان نیز وارد می شود و او نیز بهمان کیفیت، پس از مطلع شدن از آنچه گذشته بود مخالفت خود را با نظر دکتر مصدق اعلام می دارد. اما دکتر مصدق در تصمیم خود پابرجا بوده و به مخالفت های آنان ترتیب اثر نمی دهد. تا اینکه دکتر فاطمی از بازداشتگاه لشکر گارد آزاد و یکسره به منزل دکتر مصدق می آید. پس از اینکه از کم و کیف قضایا باخبر می شود، و متن نطق را مطالعه می کند با عصبانیت متن نطق را پاره کرده و خطاب به دکتر مصدق می گوید: «آقا این مسئله تنها مسئله شخصی شما نیست، این مسئله مهم يك ملت و مرحله ای حساس در مبارزه حیات و ممات است، مگر می شود بهمین سادگی میدان را خالی کرد؟ مسلماً دربار از خدا می خواهد که شما کنار بروید. اما بنظر من شما حق ندارید چنین تصمیمی را به مردم اعلام کنید. بلکه باید صراحتاً ملت را از توطئه خائنانه ای که خوشبختانه عقیم ماند، باخبر کرده و با قاطعیت توطئه کنندگان را مجازات کرد». دکتر مصدق پس از شنیدن اظهارات پرحرارت دکتر فاطمی و بخصوص وقتی که از زبان او می شنود، چگونه او را بازداشت کرده و چه ماجراهایی در آنجا گذشته است، تسلیم می شود. و سپس متن دیگری بعنوان اعلامیه دولت تهیه می گردد و روی نوار ضبط می شود و این همان اعلامیه ای است که فردای ۲۵ مرداد ماه در اولین برنامه اخبار رادیو ایران پخش گردید.

بشیر فرهمند در تأیید اظهاراتش می گفت «که او هنوز نوار ضبط شده اول را در اختیار دارد. تاریخ این نقل قول ماهها پس از بهمن ۱۳۵۷ بود». ^۱ ناگفته نماند که شبیه این روایت را بشیر فرهمند در جاهای دیگر، از جمله در گفتگو با روزنامه پرخاش نیز بیان داشته

که در دسترس من نیست.

با توجه به امانت‌داری و سلامت نفس آقای مکرری، در آنچه وی به روایت از بشیر فرهمند نقل کرده، تردید جایز نیست. اما اظهارات بشیر فرهمند، به دلایلی که بعداً توضیح داده خواهد شد، یک داستان ساختگی است. دلیل آن، مقدم بر هر چیز آنست که بنا به اظهارات شخص او در دادگاه دکتر مصدق به عنوان شاهد و شهادت اشخاص معتبر، بشیر فرهمند در شب کودتای ۲۵ مرداد، هرگز در خانه نخست‌وزیر نبود تا ناظر گریه و زاری سرهنگ نصیری و یا شاهد دکتر مصدق، هنگام به فکر فرو رفتن و تصمیم او به کناره‌گیری باشد.

جزئیات آنچه در آن شب گذشت، از زبان دکتر مصدق، سرتیپ ریاحی و تک‌تک یاران و نزدیکان او و رؤسای انتظامی، نظیر سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی و سرتیپ مدبر رئیس کل شهربانی و دیگران، در کمال دقت و امانت‌داری به ثبت رسیده است. آنچه در تمام گواهی‌های ارائه شده و اظهارات دکتر مصدق یگانگی دارد، تنهایی او در آن شب هولناک است. دکتر مصدق شب کودتا را همچون شب‌های عادی دیگر می‌گذراند و فقط نیروی تدافعی محل سکونت نخست‌وزیر به طور چشمگیری تقویت می‌شود. بررسی لحظه به لحظه رویدادها و پی‌گیری اقدامات دکتر مصدق نشان می‌دهد که وی پس از اطلاع از وقوع قطعی کودتا به همت «فرد ناشناس»، موضوع را جز با سرتیپ ریاحی، با هیچ‌کدام از اعضاء هیات دولت یا رهبران جبهه ملی در میان نمی‌گذارد. زیرا نمی‌داند چه چرخشی خواهد یافت و فقط در غم و اندیشه خنثی کردن کودتای طرّاحی شده بود. آقای مهران (سروان فشارکی سابق) در نامه ۲۴ بهمن ۱۳۷۳ توضیح داده‌اند، که عصر روز ۲۴ مرداد، (قبل از تلفن فرد ناشناس)، پس از آنکه اخبار و شایعات مربوط به کودتا را به سمع نخست‌وزیر می‌رساند، دکتر مصدق از او می‌خواهد آن شب را به منزل نرود و مواظب امنیت خانه او باشد. دکتر مهران همراه با سروان داورپناه و سرهنگ دفتری، از نادر کسانی هستند که آن شب تا سحرگاه در پست نگهبانی خانه دکتر مصدق، ناظر و شاهد فعال رفت و آمدها بوده‌اند. شهادت ایشان را درباره عدم حضور بشیر فرهمند بعداً نقل خواهیم کرد.

اما هیچ‌کس بهتر از خود بشیر فرهمند می‌تواند او را باز نمی‌کند. توضیحات او در دادگاه دکتر مصدق دلیل روشن نادرستی داستانی است که وی بهم بافته است. بشیر فرهمند، در پاسخ به این سؤال صریح رئیس دادگاه در جلسه بیست و دوم (۱۲ آذر ماه ۱۳۳۲). که «در

شب ۲۵ مرداد دستور داشتید شب را چگونه بگذرانید؟» چنین می‌گوید:

شب ۲۵ مرداد آقای سرهنگ دفتری ساعت دو و نیم بعد از نصف شب به من تلفن کردند که «امشب جریان فوق‌العاده‌ای در حدود نیمه‌شب اتفاق افتاده است و شما مطلع باشید. اگر برای حفاظت رادیو عملی لازم است پیش‌بینی کنید.» بنده به تیمسار سرتیپ ریاحی تلفن کردم و به ایشان عرض کردم که «چنین اطلاعی پیدا کردم. دستور خاصی برای مراقبت رادیو صادر کرده‌اند یا خیر؟» تا آنجایی که بنده به خاطر دارم، تیمسار ریاحی به من فرمودند: «آقای سرهنگ ۲ غفاری، مأمور فوق‌العاده، مراقب دستگاه فرستنده رادیو شده و در همین موقع در استودیوی قصر مشغول انجام وظیفه است. با ایشان تماس بگیرید. اگر نظر خاصی آقای سرهنگ غفاری دارند و یا محتاج به توضیحی در خصوص ساعات کار فرستنده‌های آنجا هستند، به ایشان کمک کنید». بنده چون وسیله نداشتم، قبل از این موضوع به استودیو تلفن کردم و با آقای سرهنگ غفاری تماس گرفتم. معلوم شد ایشان احتیاطاً مهندسین مرکز فرستنده را از کار بازداشته‌اند تا اینکه با یکی از مقامات مسئول فنی تماس بگیرند. به من در این مورد تذکر دادند: «می‌گذارید این مهندسین به کار خود ادامه دهند یا خیر؟» به ایشان جواب دادم که دستگاه‌های فرستنده مربوط به وزارت پست و تلگراف و در اختیار اداره گل بیسیم پهلوی است و ایشان بایستی از رئیس قسمت مربوطه که در آنجا منزل دارد کسب تکلیف کنند. ایشان به من گفتند که «بهتر است شما هم برای اجرای برنامه‌ها به استودیو بیایید، برای اینکه من متصدیان آنجا را نمی‌شناسم و آنها را مسئول نمی‌دانم.» بنده وسیله نداشتم. به منزل جناب آقای دکتر مصدق تلفن کردم و به یکی از آقایان افسران محافظ که در آنجا بودند جریان را گفتم و گفتم: «وسيله‌ای در اختیار ندارم.» گفتند که «آقای سروان فشارکی به منزل شما خواهد آمد و شما را به مقصد خواهد رساند.» بعد از يك ساعت و نیم دیگر، آقای سروان فشارکی با يك گروهبان دژبان به منزل بنده آمدند و بنده هم به استودیو رفتم. معلوم شد که در آن شب چون شب یکشنبه بوده مخابرات تلگرافی و تلفنی در کار نبود، و متوقف ساختن مهندسین رادیو هم تأثیری در کار روزمره نداشته است. در آنجا توقف کردم و منتظر آغاز برنامه رادیو شدم. به همان ترتیب که عرض کردم ساعت شش و بیست و پنج دقیقه آقای دبیران تلفن کردند که این اعلامیه داده خواهد شد و ساعت هفت و سه دقیقه از رادیو پخش شد.»^۲

در جلسه بیست و سوم محاکمات، در پاسخ به این سؤال رئیس دادگاه: «ملاقاتی که با

آقای دکتر مصدق در این سه روز کریدید چند مرتبه بود؟»، چنین می گوید: «فقط يك دفعه، آن هم مقارن ظهر ۲۵ مرداد برای کسب اجازه نسبت به دستور دکتر فاطمی» (همان جا صفحه ۵۷۸). لازم به یادآوری است که گردانندگان امور، دادگاه دکتر مصدق را تنها پس از آنکه از همه همکاران و هم‌زمان او و نیز کارمندان نخست‌وزیری و سایر دست‌اندرکاران، بازرسی‌های مفصل به عمل آوردند و توانستند از چند و چون حوادث سر در بیاورند، برگزار نمودند. لذا امکان ندارد که بشیر فرهمند توضیحات بالا را جعل کرده باشد و بدون ترس از عواقب اظهارات خود، از شاهدانی نظیر سرتیپ ریاحی، سرهنگ دفتری، سرهنگ غفاری، سروان فشارکی و کسان دیگری که زندانی بودند یا در دادگاه حضور داشتند نام ببرد. و تمام این ترفندها برای آن باشد تا حضور خود در خانه دکتر مصدق، در شب کودتا را کتمان کند! حال آنکه حضور او به مثابه رئیس اداره تبلیغات و معاون نخست‌وزیر، در آن مکان چیزی نبود که پنهان کردن آن اهمیتی داشته باشد.

هر گوشه‌ای از ادعاهای بشیر فرهمند، دروغ‌های او را برملا می‌کند: اولاً بنا به گفته شاهدان عینی دکتر غلامحسین مصدق آن شب اصلاً به خانه پدرش نیامده بود تا چه رسد به این که اولین نفر باشد! دکتر شایگان تا ساعت ۷ صبح روز ۲۵ مرداد هنوز از وقوع کودتا باخبر نبود.^۳ وی حدود ساعت ۸ صبح به منزل دکتر مصدق رسید و تا آن موقع، کسان زیادی در منزل نخست‌وزیر گرد آمده بودند. اعلامیه دولت نیز ساعت ۶ صبح تهیه و قبل از ورود او به منزل دکتر مصدق، بارها از رادیو قرائت شده بود. بدین ترتیب، در بی‌پایه بودن اظهارات بشیر فرهمند درباره بیانات دکتر غلامحسین مصدق و دکتر شایگان و دکتر فاطمی، نمی‌توان تردید نمود. وانگهی دکتر صدیقی در مصاحبه با سرهنگ نجاتی توضیح می‌دهد که هنگامی که ساعت ۴ صبح روز ۲۵ مرداد وارد اطاق دکتر مصدق شده، دکتر فاطمی قبل از او در حضور نخست‌وزیر بوده است. بدین ترتیب وی اولین کسی است که پس از آزادی از بازداشتگاه به دیدار دکتر مصدق رفته بود.

در پایان برای این که مسلم شود آنچه بشیر فرهمند در دادگاه می‌گوید عین حقیقت است، شهادت آقای مهران (سروان فشارکی سابق که بشیر فرهمند به اظهارات وی اشاره دارد) را در زیر نقل می‌کنم. او در نامه مورخ ۲۳ فروردین ۷۴ در پاسخ به سؤالات من، مطلب زیر را درباره روایت بشیر فرهمند به آقایان مکرری و اصغرزاده پارسا نوشته است:

«پس از قطعیت شکست کودتا و دستگیری سرهنگ نصیری فرمانده گارد و ستوان

ریاحی افسر همراه او و بازداشت تعدادی از کودتاجیان و فرار تعدادی دیگر و ایجاد آرامش نسبی، در حوالی ساعت ۲ بعد از نیمه شب آقای دکتر مصدق به اینجانب مأموریت دادند که ضمن تماس با آقای بشیر فرهمند مسئول تبلیغات و رادیو، شخصاً بمنزل ایشان رفته و نامبرده را به مرکز فرستنده رادیو در خیابان شمیران برسانم. زیرا آقای بشیر فرهمند در آنموقع شب و با توجه به شرایط زیر:

الف - حکومت نظامی و ساعات ممنوعه شب و نداشتن کارت عبور

ب - نداشتن وسیله نقلیه

ج - عدم اعتماد به افسران فرمانداری نظامی و شهربانی و ترس از توقیف شدن، قادر به خروج از منزل و رفتن به محل رادیو نبود.

اینجانب بلافاصله تلفنی با آقای بشیر فرهمند تماس گرفتم و آدرس منزل ایشان را پرسیدم و ایشان اظهار داشتند که منزلشان در انتهای شمالی خیابان زرین نعل است و چون از نیمه شب طبق معمول برق کلیه منازل شهر قطع می گردید، قرار شد چراغ فانوسی را روشن کرده جلوی درب خانه بگذارند که بتوانم خانه را پیدا کنم و گفتند که با دست به درب بزنید و اسم خودتان را بگوئید و من پشت درب بسته منتظر هستم.»

پس از این قرار و مدار با جیب بمنزل آقای بشیر فرهمند رفتم و باتفاق ایشان به مرکز فرستنده رادیو رفتم و پس از ورود به محوطه با سرگرد ولی الله غفاری مأمور انتظامات رادیو مواجه شدیم که وحشت زده و با دستپاچگی از آقای بشیر فرهمند سؤال کرد: چه اتفاقی افتاده که این موقع شب تشریف آورده اید. من بطور اختصار جواب دادم که عده ای از افسران خائن گارد قصد کودتا داشتند که با شکست مواجه شدند و همگی دستگیر و بازداشت شده اند و شما باید کاملاً بیدار و مراقب اوضاع باشید. در این موقع سرگرد ولی الله غفاری با تثار فحش های رکیک به شاه و خانواده سلطنتی گفت که تمام این کارها زیر سر شاه است و شروع کرد به طرفداری کردن از حکومت ملی دکتر مصدق و اظهار ارادت به شخص ایشان و برشمردن خدماتشان به ملت و میهن. عجب اینکه بعد از کودتای ننگین ۲۸ مردادماه معلوم گردید این آقای سرگرد غفاری با کودتاجیان همکاری داشته است و با اعتمادی که به او داشتند او را به ریاست بازداشتگاه دژبان مرکز گماردند و اینجانب و سایر افسران و وزراء دولت دکتر مصدق و نمایندگان مجلس و آقای بشیر فرهمند سالها در سایه ایشان در بازداشتگاه بسر بردیم و این افسر به خاطر مسکوت گذاردن واقعه آن شب از طرف اینجانب

و آقای بشیر فرهمند، رفتار بسیار محترمانه و دوستانه‌ای با ما و سایر بازداشت‌شدگان داشت و انصافاً از نظر اخلاقی هم مرد مؤدب و آرامی بود.

بهر حال اینجانب پس از استقرار آقای بشیر فرهمند در اداره فرستنده رادیو حوالی ساعت ۳ بعد از نیمه شب از طریق خیابان شمیران و میدان تجریش و خیابان بهلوی سابق به منزل آقای دکتر مصدق مراجعت نمودم.

بدین سان، تریدیدی باقی نمی ماند که بشیر فرهمند در آن شب و هیچ لحظه‌ای، به خانه دکتر مصدق قدم نگذاشته است تا شاهد رویدادهایی باشد که در داستان خود سر هم کرده است.

تنها رگه‌ای از حقیقت که در این داستان نهفته و احیاناً به گوش بشیر فرهمند خورده و او از کاه کوهی ساخته، گفتگوی تلفنی دکتر مصدق با خانواده‌اش، ساعتی پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد است. سروان داورپناه جریان آن را در مصاحبه با روزنامه اطلاعات مورخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ چنین شرح می دهد: «تقریباً سه بعد از نصف شب بود که تلفن زنگ زد. خانم ضیاء اشرف، دختر دکتر مصدق (همسر بیات) بود. تلفن را دادم خدمت آقا. خانم ضیاء اشرف که کم و بیش از ماجرا باخبر شده بود با نگرانی پرسید: بابا چه خبره؟ دکتر مصدق گفت: هیچی دخترم نگران نباش. فرمان عزل من صادر شد و از این پس به عنوان یک فرد عادی در منزلم خواهم بود. اعتراف می کنم که به خاطر حساس بودن وضع و علاقه‌ای که به آگاهی بیشتر از جریانات پشت پرده داشتیم، این مکالمات را استراق سمع کردم!» خود دکتر مصدق، روایت دیگری از گفتگوش دارد که بعداً نقل خواهد شد.

برداشت من این است که پس از کودتای ۲۸ مرداد، سروان داورپناه احتمالاً در بازپرسی‌ها این ماجرا را نقل نموده و از این راه به بیرون درز کرده است و یا در محفلی گفته و به گوش بشیر فرهمند رسیده است. چندی بعد هم، روزنامه «اتحاد ملی» به مدیریت هاشمی کرمانی، که در سال‌های پس از ۲۸ مرداد به عنوان یک نشریه جنجالی و شایعه‌پرداز معروف خاص و عام بود، به این موضوع شاخ و برگ داد و پای دکتر فاطمی را نیز به این ماجرا کشید! این نشریه، در شماره ۳۹۰ مورخ ۱۶ آبان ماه ۱۳۳۴ در مقاله‌ای زیر عنوان «تصمیمی که از آن عدول شد»، چنین می نویسد: دکتر مصدق پس از وصول دستخط، تصمیم می گیرد که روز ۲۵ مرداد از کار کناره جویی کند و از شهر به اتفاق همسر خود به احمدآباد برود. ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد که دکتر فاطمی از توقیف گاه سعدآباد به خانه او می رود، طوری

وسوسه می‌کند که دکتر مصدّق را منصرف می‌سازد!

با توجه به شباهت روایت بشیر فرهمند با مندرجات این نشریه، این احتمال نیز می‌رود که خمیر مایه داستان او از مندرجات همین روزنامه اتحاد ملی برآمده باشد. دکتر مصدّق در خاطرات خود پس از اشاره به مندرجات فوق‌الذکر روزنامه «اتحادملی»، توضیح می‌دهد که: «...با حقیقت وفق نمی‌دهد و شرح قضیه این است که عصر روز ۲۴ مرداد که آن شخص ناشناس مرا از کودتایی که در شرف تکوین بود به وسیله تلفن مطلع نمود، این خبر کسانم را آن قدر مضطرب و متوحّش نکرده بود که تا ساعت يك صبح ۲۵ مرداد که دستخط عزل رسید، حتّی يك نفر در آن خانه بتواند راحت کند و من برای این که شب راحت کنند، به همسر خود گفتم دست از کار می‌کشم و به احمدآباد می‌روم. اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق داشتند نخست وزیر را عزل فرمایند، و اگر کناره‌جویی من در صلاح مملکت بود و می‌خواستم به احمدآباد بروم دیگر لزوم نداشت که مأمور فرمان عزل را توقیف کنم».^۴

دکتر مصدّق در خاطراتش، بارها بر عزم خود برای ادامه حکومت تا پیروزی برنامه نهضت ملی، که عمیقاً بدان باور داشت، تأکید می‌ورزد. در دادگاه نظامی نیز همواره بر این اندیشه پای فشرد. در خاطرات خود می‌نویسد: «اگر کوچک‌ترین احتمالی در عدم موفقیت می‌دادم، بهترین بهانه برای کناره‌جویی از کار، همان دستخط شاهانه بود».^۵ و باز در جای دیگر، پس از اشاره به نقشه‌های متعدد انگلیس و اظهار این که «آخرین نقشه صدور دستخط ملوکانه راجع به عزل او بود»، چنین می‌نویسد: «با اینکه صلاح و صرفه شخص من در این بود آن را بهانه قرار دهم و دست از کار بکشم، نظر به اینکه کناره‌جویی من از کار سبب می‌شد هدف ملت ایران از بین برود، مقاومت کردم و آن را اجرا ننمودم».^۶

اساساً اندیشه کناره‌گیری از سوی دکتر مصدّق، به خاطر دریافت فرمان عزل خود از سوی شاه، با برداشت او از سیاست و درکی که از رژیم مشروطه داشت چنان مغایر بود که هرگز زیربار آن نمی‌رفت. آن هم فرمان و دستنوشته‌ای که از همان آغاز در اصالت آن تردید داشت. دکتر مصدّق در جلسه بیست و چهارم دادگاه نظامی (۱۵ آذر ۱۳۳۳) پس از آن که برای چندمین بار به تردید خود نسبت به اصالت فرمان شاه اشاره می‌کند، با تأکید می‌گوید:

«... اگر این دستخط اصالت هم داشت نافذ نبود. من اگر بالای دار بروم قبول نمی‌کنم که در مملکت مشروطه، پادشاهی نخست‌وزیر را عزل کند.»^۷ فکر می‌کنم موضوع به اندازه لازم روشن شده باشد.

پانوشتهای فصل بیست و هفتم

۱. خاطرات من از زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی، مکرری، صفحات ۵۳-۵۴
۲. مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، جلد دوم، صفحات ۵۴۴-۵۴۵
۳. همان منبع شماره ۱، صفحه ۶۸۵
۴. خاطرات و تالمات، دکتر محمد مصدق، صفحه ۲۸۹
۵. همان منبع شماره ۳، صفحه ۲۷۰
۶. همان منبع شماره ۳، صفحه ۲۹۳
۷. همان منبع شماره ۱، صفحه ۵۹۷

www.iran-archive.com

آیا سازمان مقتدر نظامی حزب توده ایران یک افسانه بود

موضع آقای کیانوری در قبال سازمان نظامی حزب توده ایران واقعاً دل آزار است. کیانوری برای تبرئه و توجیه بی‌عملی رهبری حزب در ۲۸ مرداد و پرده‌پوشی بی‌کفایتی آن‌چه در تجهیز توده حزبی و چه در استفاده از امکانات نسبتاً گسترده حزب و سازمان نظامی برای مقابله با جمعیتی آشوبگر و اوباش مزدور، می‌کوشد قدرت و امکانات این سازمان را بی‌مقدار جلوه دهد. و افسانه‌ای بخواند که گویا «دشمنان و منافقان، برای بیرون کشیدن مسئولان واقعی از زیر بار مسئولیت و سنگین کردن مسئولیت حزب» آن را ساخته‌اند! شایان توجه است که کیانوری دل بخواه، تعداد اعضای حزب در تهران را نیز چند برابر کاهش می‌دهد! در همان صفحه خاطرات، در پاسخ به این سؤال: «باتوجه به اینکه در آن دوران شما مدت‌ها مسئول کمیته ایالتی تهران بودید، آیا می‌توانید تعداد کل اعضای حزب را در تهران (به تفکیک مناطق حزبی) و شهرستان‌ها ذکر کنید؟» می‌گوید: «من شمار درست افراد حزب و سازمان جوانان را بیاد ندارم. ولی به طور تقریب تعداد افراد حزب و سازمان جوانان در تهران نزدیک به ۶ هزار نفر می‌باشد!» کافی است به نامه‌ای که خود او به کمیته مرکزی مقیم مسکو نوشته و عین آن با موافقت قبلی او چند صفحه دورتر، در خاطراتش گنجانده شده است، نظری بیفکنیم، تا کذب گفتار او از زبان خودش، آشکار شود. کیانوری در آن نامه،

افراد متشکل در سازمان‌های مخفی حزب در تهران را در آستانه ۳۰ تیر ۱۳۳۱، قریب ۲۵ هزار نفر اعلام می‌کند.^۲ می‌دانیم که اعضای حزب در فاصله ۳۰ تیر ۳۱ تا ۲۸ مرداد ۳۲ به طرز چشمگیری افزایش یافته بود. قبل از سی تیر ۳۱ من مدت‌ها مسؤول حزبی دانشگاه و عضو کمیته محلی ۲ تهران بودم. به خاطر دارم که در دانشگاه نزدیک به ۹۰۰ نفر عضو حزب و تعداد ما تنها در همین کمیته محلی، چهار، پنج هزار نفر بود! کمیته ایالتی تهران، دارای چهار کمیته اصلی، کم و بیش به قدرت کمیته محلی ۲ و دو کمیته حومه را نیز دربر می‌گرفت. سازمان جوانان نیز کمیته‌های مشابه و ابواب جمعی خود را داشت که بالغ بر چندین هزار نفر بود. در قاموس کیانوری که پایبند هیچ اصل و ارزش اخلاقی نیست، حتی اعداد و ارقام هم که واقعیت و مفاهیم ریاضی‌اند، اعتبار می‌بازند و در دست او، به ابزار کشدراری بدل می‌گردند که به مصلحت لحظه و روند بحث، چند برابر زیاد و کم می‌شوند. او در موقع نوشتن نامه به کمیته مرکزی در سال ۱۳۳۲، از آنجا که در اوج اختلافاتش با سایر اعضای هیئت اجراییه حال و هوای دیگری داشت و معتقد بود که جلوگیری از کودتای ۲۸ مرداد امکان‌پذیر بود، از «نیروی قابل توجهی که مستقیماً در اختیار حزب» قرار داشت سخن می‌گفت و رقم ۲۵ هزار نفر را شاهد می‌آورد. ولی هنگام نوشتن خاطرات، چون «مصلحت» ایجاب می‌کند، که درست عکس موضع آن روزی خود را به خواننده القا کند، همان رقم را به ۶ هزار نفر تقلیل دهد.

بی‌مقدار و کم‌ارزش نشان دادن سازمان افسری نیز با چنین انگیزه‌ای صورت می‌گیرد. کیانوری در برابر اشاره پرسشگران به «یک شبکه مقتدر نظامی مرگب از صدها افسر» پرخاشگرانه پاسخ می‌دهد: «آقا، قلم در دست دشمن است و هرچه می‌خواهد می‌نویسد. درباره افسانه شبکه مقتدر نظامی توضیح خواهم داد».^۳ او سپس، به اتکاء کتاب «کمونیسم در ایران» (زیر نظر سرهنگ زیبایی) و «کتاب سیاه» (زیر نظر سرتیپ تیمور بختیار) به رسته‌بندی افسران بازداشت شده می‌پردازد و جدول می‌کشد. خلاصه می‌کوشد به هر ترفندی شده به خواننده چنین القا کند که نزدیک به ۵۰۰ نظامی متشکل در یک سازمان منسجم مخفی حزبی که تقریباً ده درصد کل افسران ارتش شاهنشاهی آن ایام را در بر می‌گرفت، کوچک و کم‌اهمیت بوده است!^۴ تقسیم‌بندی افسران حزب توده به رسته‌هایی چون هوایی، توپخانه، سوار، پیاده، ژاندارمری، شهربانی، دانشجوی افسری و هوایی و غیره، فی‌نفسه چیزی جز پژواک ساختار ارتش ایران نیست. و اتفاقاً بیانگر آنست که حزب توده در

همه ارکان و زوایای ارتش، حتی گارد جاویدان شاهي رخنه کرده بود. آنچه واقعاً اهمیت دارد، بررسی این امر است که پشت سر این ارقام: ۱۲۵ افسر توپخانه، ۱۸۰ افسر پیاده، ۵۹ افسر شهربانی و غیره چه مقدار تانک و نیروی زرهی و امکانات فرماندهی و مواضع حسّاس و اطلاعاتی نهفته بود. و درست همین موضوع اساسی است که کیانوری از پرداختن به آن پرهیز می کند.

با اطمینان می توان گفت که در تاریخ جنبش های سیاسی در جهان، هرگز هیچ حزب و سازمان سیاسی سراغ نداریم که توانسته باشد آن همه افسر را، که به تایید دوست و دشمن در شمار گل های سر سبد ارتش ایران بودند، در يك حزب غیرقانونی با ایدئولوژی کمونیستی گرد آورده باشد. سازمان نظامی حزب توده ایران سپر بلا و ستون فقرات حزب بود و در طول حیات نسبتاً کوتاه خود، خدمات شایان و بس گرانبهایی انجام داد که بعضی از آنها، جزو شاهکارهای عملیات سیاسی بود. بیهوده نبود که کادرهای حزبی در تنها گردهمایی تاریخی خود در پلنوم وسیع چهارم در قطعنامه ویژه ای از او تجلیل کردند و «سازمان نظامی حزب را به حق در زمره افتخارات حزب به شمار آوردند».

سازمان افسری از يك جهت واقعاً افسانه بود. البته نه به معنای قصه و داستان که کیانوری برای کاستن از اهمیت آن «افسانه» اش می نامد. بلکه درست به علت امکانات و قدرت واقعاً فوق العاده و باورنکردنی اش به افسانه ای حماسی می ماند. وقتی سازمان شد حتی توده ای ها را به حیرت انداخت. ای کاش اعضای باقیمانده این سازمان شگفت انگیز، قبل از آنکه دیر شود و بازماندگان آن رخت از جهان بربندند، به تدوین تاریخ و ارزیابی امکانات و موقعیت آن در ارتش آن روز، همت گمارند.

در این جا قصد من دست یازیدن به این کار بزرگ نیست. زیرا نه جای آنست و نه من اطلاعات کافی و صلاحیت لازم را دارم. آنچه در زیر می آید، گوشه ای از واقعیت هائی است که کیانوری آگاهانه از بیان آنها پرهیز می کند. و پرتوی از دامنه امکانات گسترده سازمان نظامی حزب توده ایران و نیروی آنست که در چند بند، نمونه وار ذکر می کنم. در تنظیم این بخش از مصاحبه های سرگرد فریدون آذرنور، سروان محمد جعفر محمدی و سرگرد امیر شفابخش با نشریه راه آزادی استفاده کرده ام.

فریدون آذرنور به خاطر می آورد:

۱ - روز ۲۸ مرداد، فرماندهی گروهان پیاده مستقر در چهار راه مخبرالدوله که یکی از

حساس‌ترین نقاط پایتخت بود، به عهده افسر شجاع و فداکار سروان رمضان مشرفیان دهکردی از اعضاء فعال سازمان افسری بود. او در بامداد ۲۸ مرداد وقتی مشاهده می‌کند که گروه‌های اوپاش و شاهپرستان با در دست داشتن عکس شاه زنده بادگویان به چهارراه مخبرالدوله نزدیک می‌شوند، به ابتکار خود اما با استفاده از بخشنامه صبح همان روز سرتیپ ریاحی که قبلاً از آن سخن رفت، دستور تیراندازی می‌دهد و جمعیت پا به فرار می‌گذارند. متأسفانه بعد از ظهر که اوضاع برمی‌گردد، سروان مشرفیان مورد هجوم قرار می‌گیرد و به بیمارستان منتقل می‌شود.

۲ - درصد قابل توجهی از افسران جوان رزمی، فرماندهان تانک‌های «شرمن»، به اضافه برخی از فرماندهان رده بالاتر آرا به جنگی، از اعضای سازمان افسری بودند.

۳ - سروان کلالی از مسؤولان مهم سازمان افسری که اعدام گردید، با تانک‌های خود مأمور خیابان‌های اطراف ستاد ارتش یعنی باغ ملی، خیابان سوم اسفند، قوام‌السلطنه، جنوب خیابان فردوسی تا چهارراه عزیزخان بود.

۴ - فرمانده تانک‌های مستقر در بی‌سیم، مأمور حفاظت فرستنده رادیو تهران به عهده ستوان یکم هوشنگ قربان‌نژاد، عضو سازمان افسری بود. شهادت او در کتاب ف. م. جوانشیر، به ویژه از این جهت شایان توجه است که نشان می‌دهد چگونه نبود رهنمود از سوی رهبری حزب در ۲۸ مرداد، موجب گردید که چنین امکانات مهمی که بالقوه در اختیار حکومت ملی و دست رفقای ما بود، مفت و مجانی در خدمت کودتاچیان قرار بگیرد. بخشی از اظهارات او را نقل می‌کنم:

«...صبح روز ۲۸ مرداد از ستاد ارتش چند سرهنگ به پادگان آمدند و به سرگرد امیر خلیلی دستوراتی دادند. امیر خلیلی با یک دسته تانک روانه شهر شد و به من هم گفت با یک دسته تانک برو لشگر... وسط راه از لشگر دستور رسید دو تانک را مقابل در ورودی بی‌سیم مستقر کن و دو تانک را به لشگر ببر... از لشگر دستور رسید که پیش فرمانده بیا. این بار دستور کتبی خواستم، دادند. به فرمانده لشگر که رسیدم گفت با دو تانک به ستاد ارتش برو و در اختیار تیمسار ریاحی باش.

به خیابان شاه که رسیدم صدای تیراندازی از خیابان کاخ به گوش می‌رسید. دسته‌ای از نظامی و غیرنظامی در نادری راه را بر من بستند. ستوان امیر خسرو داد، هم‌دوره‌ام در میانشان بود، گفت برویم جلو خانه مصدق. گفتم اول باید به ستاد ارتش سر بزنم. گفت این‌ها

نمی گذارند بروی. قول بازگشت حتمی دادم و خودم را به ستاد ارتش رساندم. تیمسار ریاحی در دفترش بود. خودم را معرفی کردم و گفتم چه دستور می فرمائید؟ گفت تانک‌ها را به داخل دژبان ببر و منتظر دستور باش. گفتم اگر درهای دژبان را ببندند داخل چهاردیواری قادر به انجام کاری نیستم. گفت همین که گفتم... به دژبانی که رسیدم وضع غیرعادی بود. گروهبان‌های دژبان در حیاط شعار می دادند.

سرهنگ رحیمی آن‌ها را تهییج می کرد... ساعت ۳ بعدازظهر ناگهان در شمالی دژبان باز شد. امیر علایی استاد دانشکده افسری همراه ده - بیست نفر زنده باد گویان به دژبان هجوم آورد. در زندان‌ها را به رویشان باز کردند. افسران کودتاچی: نصیری، باتمانقلیچ و دیگران را روی دست بردند و باتمانقلیچ را مستقیماً به ستاد ارتش بردند و جای ریاحی نشاندند.

درجه داران دژبان سوار بر تانک‌هایم شدند و خواستند که حرکت کنم. گفتم دستور حرکت ندارم. گفتند چاره‌ای نداری. خود سرهنگ رحیمی سوار تانک اول شد. اجباراً حرکت کردیم... تیراندازی اطراف خانه مصدق شدید بود. در تلسکوپ دیدم چند تانک ام ۹۰ مقابل خانه مصدق مستقر هستند... رئیس ستاد لشکر سرهنگ روحانی در مقابل ستاد ارتش بود و تانک‌ها را هدایت می کرد...^۵

شایان ذکر است که شادروان قربان‌نژاد پس از گذراندن ۱۵ سال از بهترین سال‌های عمر خود در زندان‌های شاه، پس از انقلاب بهمن دوباره به صفوف حزب توده ایران پیوست. خاطر نشان کنم که سرگرد آذرنور و به ویژه سروان محمدی، که این بخش از نوشته مرا خوانده‌اند، با تسلطی که به امور نظامی دارند بخش‌هایی از اظهارات قربان‌نژاد را نادرست و خلاف منطق یافته‌اند اما قصد من از نقل شهادت او، اساساً همان گونه که در آغاز تأکید کردم، نشان دادن بی‌تکلیفی چنین مهره‌های حساس در ۲۸ مرداد و عملاً قرار گرفتن امکانات رزمی آن‌ها در اختیار افسران کودتاچی است.

۵ - فرماندهی تانک‌های مستقر در اطراف منزل نخست‌وزیر به عهده ستوان شجاعیان بود. سرهنگ ممتاز درباره او می گوید: شجاعیان روز ۲۸ مرداد، حماسه آفرید. «درحالی که زخمی شده بود. با تانک خود تا آخرین گلوله جنگید و تلفات سنگینی بر مزدوران شاهنشاهی وارد ساخت».

۶ - ستوان یکم ایرج ایروانی عضو سازمان افسری، فرماندهی بخشی از تانک را برعهده داشت. وی روز ۲۸ مرداد، بدون اینکه دستوری از حزب دریافت کند، در خیابان‌های تهران سرگردان بود. و عاقبت وقتی کار آشوبگران بالا گرفت، تانک او نیز در خدمت کودتاجیان قرار می‌گیرد و در یورش به خانه دکتر مصدق به کار می‌رود.

۷ - فریدون آذر نور می‌نویسد: تمام ۲۴۳ [این رقم باید جمع افسران سازمان افسری در تهران و دانشجویان دانشکده افسری و درجه‌داران نیروی هوایی در تهران باشد] عضو سازمان افسری در تهران در روز ۲۸ مرداد «در انتظار دستور از بالا بودند که وارد عمل شوند. در بین آن‌ها ۲۹ افسر هوایی، ۷ افسر توپخانه، ۹ افسر سوار، ۱۷ افسر پیاده، ۲۵ افسر مهندس و ۲۳ افسر ژاندارمری بودند که هر کدام متناسب با وضع شغلی، امکانات خود را داشتند.

۸ - همو توضیح می‌دهد: «در باره نقش افسران شهربانی عضو سازمان که هر کدام از آنها منشاء عملیات مهم شدند و غالباً موقعیت ممتازی داشتند، تاکنون سکوت شده است. تعداد آنها در تهران ۲۴ نفر و در تمام کشور ۴۷ نفر بود. دو نمونه‌ای که از نزدیک با آنها آشنا شده‌ام بیان می‌کنم:

همه می‌دانند که چاقوکشان، اراذل و اوباش به سرکردگی شعبان بی‌مخ، طیب رضائی، رمضان یخی و عده‌ای از زنان بدکاره به سردستگی ملکه اعتضادی و پروین آجان قیزی (دختر پاسبان) برای زنده باد شاه گفتن به میدان کشانده شده بودند.

این قبیل تظاهرکنندگان یا تابع میدان شاپور - سبزه میدان و اطراف آن بودند که رئیس کلانتری این ناحیه بعهد سروان جواد درمیشیان بود. او یکی از اعضای سابقه‌دار سازمان نظامی، افسری کاردان و بمعنای واقعی کلمه مسلط به امور و رموز شهربانی بود. بعلاوه دارای نفوذ فراوان بر روی شعبان بی‌مخ بود که دستورات او را کورکورانه اجرا می‌کرد. و یا تظاهرات اوباش در ناحیه ۱۰ صورت می‌گرفت، که ریاست آن به عهده سروان جواد صادقی یکی از افسران با اتوریتته، قدرت فرماندهی و مدیریت استثنائی بود که علاوه بر عضویت فعال در سازمان افسری یکی از طرفداران و ارادتمندان پر و پا قرص دکتر مصدق بود.

باید به این واقعیت دردناک توجه شود که سازماندهی، تدارک اصلی و هدایت اوباش در مناطقی از تهران صورت گرفته است که ریاست کلانتری‌های آن با اعضای سازمان افسری بود. هر خواننده‌ای می‌تواند حدس بزند که اختیارات نامحدود رؤسای کلانتری بر روی این قبیل اشخاص تا چه درجه است و اگر این افسران قبلاً دستور و راهنمایی‌هایی از رهبری

داشتند اقدامات و پیشگیریهای آنها تا چه حد و اندازه‌ای در شکست نقشه و برنامه کودتاگران تأثیر می‌گذاشت».

۹ - فریدون آذر نور که آن ایام مسؤول ایالتی سازمان افسری در آذربایجان بود، به تفصیل از طرح تدارك قیام مسلحانه در تبریز که رهبری حزب پس از پیروزی کودتا، در شهریور ماه ۳۲ در خواب و خیال آن بود سخن می‌گوید. هیأتی نیز برای بررسی آن به تبریز اعزام می‌گردد. او می‌نویسد: پس از بررسی جزئیات عملیات و امکانات با مسئولین واحدهای محلی سازمان، به اطلاع هیأت اعزامی می‌رساند که سازمان افسری می‌تواند با کمک ۵۰۰ توده‌ای زنده، «با چند عملیات هم‌آهنگ، تبریز را به طور کامل تسخیر کند». وی توضیح می‌دهد که این تعهد سنگین بر این اساس به عمل آمده بود که از يك گردان مستقل توپخانه ۱۰۵ کوتاه آمریکائی که از ۴ آتشبار تشکیل می‌شد، سه نفر از فرماندهان از جمله ستوان یکم توپخانه کریم زندوانی، عضو سازمان افسری بودند و نفر چهارم افسر بکلی بیطرفی بود. از یگانه هنگ رزمی در تبریز چهار فرمانده گروهان، از جمله گروهان مأمور دژبان شهر (سروان پیاده حسن سدید و حسین زاده صدیقی) و فرودگاه، فرمانده واحد کوماندو (سرگرد فریدون آذر نور)، واحد زرهپوش هنگ را رفیق ما سروان محمد صادق دلیر آذر فرماندهی می‌کردند. فرمانده اربابه‌های جنگی از هواخواهان ما و معاون دژبان که افسر بانفوذی در شهر و در عین حال فرمانده واحد دژبان، عضو سازمان بودند. فرمانده گروهان مهندسی لشکر (سروان مهندس ابوالقاسم اویسی) و سه نفر از افسران شهربانی از جمله ستوان یکم عباس افراخته و مقدم، رئیس رمز شهربانی عضو بودند و دو نفر دیگر هر کدام بنوبه از مسئولین نگهداری زندانیان بودند که تسلیح ۴۵۰ زندانی فرقه [منظور زندانیان فرقه پس از شکست او در آذر ۱۳۲۵ است] و آماده نمودن آنها برای هرگونه عملیاتی بعهده آنان بود. چهار نفر از افسران کادر فرماندهی نیز جزو اعضای آزمایشی و یا هوادار بودند».

آذر نور سپس اطلاعات کوتاهی در مورد لشکر ارومیه می‌دهد: اضافه بر فرماندهان واحدهای کوچک که اغلب آن‌ها عضو سازمان افسری بودند، می‌توان سرهنگ ستاد صدیق یحیوی فرمانده هنگ سوار و پادگان سلماس، سرگرد یعقوبی فرمانده گردان و پادگان قره‌تپه، سرهنگ دوم صالح نجات فرمانده هنگ پیاده رزمی ارومیه و سرهنگ جاوید رئیس رکن ۲ لشکر رضائیه و آجودان مخصوص شاه را نام برد.

بدیهی است که منظور از ذکر نمونه‌های شهرستان‌ها این نیست که در روز ۲۸ مرداد

می شد از آن‌ها برای جلوگیری از کودتا در تهران که کاملاً غیرمترقبه بود، استفاده جست. بلکه بیان امکانات گسترده‌ایست که حزب توده ایران از آن‌ها برخوردار بود. البته اگر، شعار «کودتا را به جنگ ضدکودتا تبدیل خواهیم کرد» توخالی نبود و طرح و نقشه‌ای ریخته می شد، آن وقت همه این امکانات به طور هماهنگ مورد استفاده قرار می گرفت.

سروان محمدجعفر محمدی در تأیید نظر سرگرد فریدون آذرنور بر نیرومندی سازمان افسری، چند مورد دیگر را که خود بر آن‌ها آگاهی دارد، می افزاید. محمدی می نویسد:

الف - چهار نفر از افسران سازمان با درجات سرهنگ دوم پیاده (فتح‌الله پهلوان)، سرگرد پیاده (عنایت‌الله پهلوان)، ستوان یکم توپخانه (قدرت‌الله پهلوان)، و ستوان یکم هوایی (کامبیز دادستان) از خاندان سلطنتی بودند. پس از لو رفتن سازمان افسری، هرچهار نفر دستگیر و به ترتیب به حبس ابد، ده سال، حبس ابد و ۱۵ سال زندان محکوم شدند.

ب - سروان مهدی همایونی از افراد نفوذی در میان کودتاجیان بود. [درباره نقش مهم او و اطلاعاتی که از تدارک کودتا می دهد در بخش‌های قبلی به تفصیل صحبت کرده ایم]. سروان همایونی پس از کودتای ۲۸ مرداد ترفیع درجه یافت و نشان رستاخیز گرفت! همایونی که پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، همراه با سایر کودتاجیان دستگیر و زندانی شده بود، روز ۲۹ مرداد آزاد می گردد. بلافاصله مأموریت حفاظت از فرودگاه مهرآباد و تدارک ورود شاه به او واگذار می شود. اما پس از لو رفتن سازمان افسری، دستگیر و محکوم به اعدام شد، ولی حکم اعدام او و ۵۱ نفر دیگر به حبس ابد تقلیل یافت.

ج - سروان پولاد دژ، از افسران برجسته رکن دو و از همکاران نزدیک سرتیپ تیمور بختیار و بسیار مورد اعتماد او بود. که ماجرای زیر گواه آنست: هنگامی که دفتر رمز حاوی اسامی افسران سازمان نظامی همراه با اسناد دیگر به دست مأمورین فرمانداری نظامی می افتد، این اسناد به یکی از افسران فرمانداری نظامی بنام سروان افخمی اردکانی که از اعضاء سازمان افسری حزب توده بود، سپرده می شود. پولاددژ با علامت رمزی که برای ارتباط اضطراری می شناخت با او تماس می گیرد و به او می گوید: دفتر رمز حاوی اسامی کلیه افسران سازمان نظامی جزو اسنادی است که در اختیار اوست. سرنوشت حزب و سازمان افسری به این اسناد بستگی دارد. بیا با هم این اسناد را برداریم و سازمان و حزب را از خطر نجات دهیم. افخمی حرف پولاددژ را که به يك افسر دو آتشه رکن ۲ و به مشیر و مشار تیمور بختیار معروف بود،

باور نمی کند و به این تصور که دامی گسترده است، پیشنهاد او را رد می کند. و مراتب را بلافاصله به تیمور بختیار گزارش می کند. بختیار نیز که هرگز تصور توده ای بودن پولاددژ را نداشت، عین اظهارات سروان افخمی را با خود او در میان می گذارد. پولاددژ با خونسردی می گوید: مظنون بودم، خواستم امتحانش بکنم که خوشبختانه روسفید از آب درآمد. پولاددژ بعد از این ماجرا سوار موتور سیکلت می شود و به مخفی گاه می رود.

د - ستوان یکم عبدالله مهاجرانی از اعضاء سازمان افسری، از ژاندارمری با واحد تحت فرماندهی اش محافظ سرلشگر زاهدی نخست وزیر کودتا بود و او را اسکورت می کرد. مهاجرانی پس از لو رفتن سازمان، در زندان می گفت: «هر موقع زاهدی می خواست بخوابد، مرا صدا می کرد و می گفت عبدالله من نیاز دارم دو سه ساعتی استراحت کنم، تو آماده هستی؟ و من جواب می دادم (بخواب تیمسار! راحت باش) و تیمسار با آرامش کامل بخواب می رفت و من روی صندلی پشت اتاق او تا ساعت بیداری اش می نشستم و از او مراقبت می کردم.

هنگامی که زاهدی همراه با اسکورتش به اصفهان رفته بود، لیست افسران سازمان نظامی کشف می شود که نام عبدالله مهاجرانی نیز در عداد آنها بود. از تهران به اصفهان تلگرافی دستور داده می شود، عبدالله مهاجرانی بازداشت شود. زاهدی متوحش می شود و تصور می کند علیه او کودتائی رخ داده است از بازداشت عبدالله جلوگیری می کند. سپس از تهران تلگراف حضوری می شود و زاهدی در تلگراف خانه حضور می یابد و از جریان دستیابی به دفتر رمز اسامی افسران سازمان نظامی آگاه می شود که نام عبدالله مهاجرانی نیز در آن ثبت بود. همان دم از عبدالله سؤال می کند جریان چیست، دستور بازداشت تو را می دهند؟ اگر چیزی هست الان بگو تا کمکت کنم. عبدالله جواب می دهد:

تیمسار! من در هیچ جریان و سازمانی نیستم، سوء تفاهم است بر طرف می شود. ستوان عبدالله مهاجرانی بازداشت و روانه زندان می شود. او را در بازجوئی و بازپرسی بسیار شکنجه کردند. در دادگاه به حبس ابد محکوم شد و پس از ۵ سال از زندان آزاد گردید و به تلافی تیری که در مغز زاهدی شلیک نکرده بود، به سفارش اردشیر زاهدی در سازمان امور استخدامی کشور استخدام و در پایان بازنشسته می شود».

مهاجرانی از طریق مرتضی زریخت توضیحاتی در اینباره در پاسخ به سئوالات من داده است که تدقیق اظهارات سروان محمدی و مکمل آن است که در زندان از او شنیده

است. ستوان یکم مهاجرانی خود می‌گوید: «تقریباً یک ماه بعد از ۲۸ مرداد با یک دسته از ژاندارمری، مأمور حفاظت سرلشگر زاهدی شدم. ولی محافظین نخست وزیر کودتا از سه نیرو تأمین می‌شدند: لشگر گارد، شهربانی و ژاندارمری، من موقعی که زاهدی در باشگاه افسران مستقر شده بود مأمور آنجا شدم. سازمان نظامی از مأموریت من باخبر بود، بخاطر ندارم که درباره ترور زاهدی به سازمان نظامی مطلبی گفته باشم. لکن با ایمانی که به هدف خود و حزب داشتم، اگر دستوری در این مورد می‌رسید اجرا می‌کردم. مثلاً بعضی اوقات جلسه هیأت وزیران در باغی در قیطریه تشکیل می‌شد که همگی در فضای باز دور میزی می‌نشستند و من روی تپه‌ای که مشرف به باغ بود، پشت مسلسل موضع‌گیری کرده و هیأت وزیران و نخست وزیر در تیررس آتش مسلسل من بودند. و یا اینکه در سفری که زاهدی به اصفهان داشت هنگام شب در منزل کازرونی بیتوته کرد و من تا صبح با سلاح در دست، پشت اطاق خوابش کشیک می‌دادم».

سرگرد امیرشفاپخش در مصاحبه با راه آزادی (شماره ۳۱ آبان ماه ۱۳۷۲) در پاسخ به این سؤال: «با توجه به صحبت‌های کیانوری درباره کودتای ۲۸ مرداد، روایت شما از این واقعه چیست؟» چنین می‌گوید:

«پاسخ به این پرسش شما هم مانند پرسش پیشین، نیاز به زمان درازی دارد ولی اکنون بیاسخی کوتاه بسنده می‌کنم که بگمانم روشن‌کننده و رسا است. به پیشنهاد برنامه رویارویی با کودتا می‌پردازم. در اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ برنامه‌ای به هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده پیشنهاد شد که بر پایه آن هرگاه اربابان بیگانه و همدستان ایرانی آنان به کودتا بپردازند تا پیش از هر چیز بار دیگر بر صنعت نفت ایران چیره شوند، سازمان افسران وابسته به حزب توده ایران بی‌درنگ، پیشتاز جنبش توده‌های مردم برای درهم شکستن کودتا بشود. جنبشهای پرشورو بسیار گسترده توده‌های مردم در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ برای راندن احمد قوام از نخست‌وزیری و برگزینی دوباره دکتر محمد مصدق به نخست‌وزیری بویژه جنبش طوفانی توده‌های مردم در روزهای پس از کودتای نافرجام ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ در تهران و شهرهای بزرگ دیگر ایران، مایه امید شده بود که اگر کمیته مرکزی حزب در ۲۸ مرداد ۳۲ مردم را به صحنه فراخوانده بود و سازمان افسران وابسته به حزب وارد عمل می‌شد کودتای ۲۸ مرداد نافرجام می‌ماند. از این کوتاهی و لغزش بزرگ سیاسی آسیب بسیار هنگفتی به مردم رنجبر و به کشور زده شد.

سازمان وابسته به حزب توده ایران توان آنرا داشت که به پیشسازی جنبش توده‌ها به رویارویی با کودتای ۲۸ مرداد بپردازد. شمار، پایه، جا، شایستگی رزمی افسران آن سازمان بویژه در رسته‌های زرهی، پیاده و نیروی هوایی بویژه در تهران، جایگاه حکومت قانونی دکتر محمد مصدق، در سطحی بود که می‌شد به آن اطمینان کرد. علاوه بر تشکیلات سازمان افسری، اندکی پیش از هزار تن از افسران بویژه افسران جوان به حزب توده ایران گرایش داشتند و آماده همکاری و رویارویی با کودتا بودند. علاوه بر آن، رابطه بسیار خوبی میان افسران سازمان با سربازان و گروه‌بازان و افسران همکار در یگانها برقرار بود که در لحظات بحرانی می‌توانست نقش مثبتی ایفا کند. چنین توان رویارویی سازمان افسران را نادیده گرفتن و با پیکره‌هائی درباره شمار افسران آن، پخش آنان به رسته‌ها و در استانهای کشور بازی کردن و بدینسان آن سازمان را برای پیشسازی ناتوان خواندن تنها برای پوشش کوتاهی بزرگ کمیته مرکزی حزب و آسیب‌هنگفتی است که به جنبش دموکراتیک ایران و به کشور زده شد. بگذریم از اینکه بگمان بسیار، دانسته، سنگهائی در راه جنبش توده‌های آماده در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انداخته شد. قبلاً چند گروه از اعضاء حزب هم برای کمک به سازمان افسران آماده شده بودند و هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب آنرا پذیرفته بود. بویژه احمد قاسمی که سابقاً رابط با سازمان افسران بود، پشتیبان آن برنامه بود. ولی پس از آنکه احمد قاسمی، محمود بقراطی و غلامحسین فروتن از هیأت اجرائیه کمیته مرکزی در مهرماه ۱۳۳۱ پنهانی به مسکو سفر کردند و در آنجا ماندگار شدند، هیأت اجرائیه پنج تنی در تهران از این برنامه درگذشتند، ولی ماهها به افسران پیشنهادکننده آن برنامه گفتند افسران سازمان نیازی به تمرین ندارند و به خوبی، همیشه آماده‌اند و آن چند گروه کمکی از اعضای حزب، با پروا همچنان تمرین می‌کنند. راستی این بود، که این گروهها را برچیده بودند».

در رابطه با این مبحث، تذکر چند نکته ضرورت دارد:

اولاً - اطلاعات فوق‌الذکر رفقا، بجز مواردی که شخصاً شاهد یا بازیگر آن بوده‌اند، در زندان، یا بعدها در جریان گفتگوها و نامه‌نگاری‌ها، در بحث‌های پلنوم وسیع چهارم بدست آمده است. لذا ممکن است با گذشت زمان و هجوم نسیان، دچار بعضی بی‌دقتی‌ها شده باشند. امیدوارم بازماندگان سازمان افسری در تکمیل و تدقیق این گزارش‌ها همت کنند. به ویژه آنکه، اطلاعات این رفقا، جامع بر تمام امکانات سازمان شدیداً مخفی افسران نیست و برای تکمیل آن مشارکت سایر کادرها و فعالان سازمان افسری ضرورت دارد. اظهارات

سرگرد رستمی فرمانده گردان تیمور بختیار که برگ برنده کودتاجیان بود، که در هیچ يك از شهادت رفقای فوق‌الذکر نیست، نشانگر آنست. نامه تکان‌دهنده او را در بحث‌های قبلی منعکس کرده‌ام.

ثانیاً - قصد من از آوردن نمونه‌های بالا، به هیچ وجه این نیست که بگویم سازمان نظامی می‌بایست با همین امکانات، تکی و تنها و بدون تدارک قبلی با کودتاجیان وارد درگیری مسلحانه می‌شد. آن هم به ویژه بعد از ظهر ۲۸ مرداد که بدبختانه در اثر بی‌مبالاتی و عدم قاطعیت سرتیپ کیانی و دیگران، تانک و زره‌پوش بدست کودتاجیان افتاده و سرتیپ دفتری خائنانه امور انتظامی پایتخت را بدست گرفته بود. من در بخش‌های قبلی به تفصیل توضیح داده‌ام که آشوب اوپاش مزدور را که تا نزدیکی‌های ظهر نیروئی نداشتند و به سلاح گرم نیز مسلح نبودند، به آسانی می‌شد با تجهیز شبکه حزبی و راه‌انداختن اعتصاب کارگران و دعوت عام از مردم و ملیون، تحت شعار دفاع از حکومت ملی مصدق دفع کرد. برای اینکار اصلاً نیازی برای به میدان آوردن سازمان نظامی نبود. ولی با به میدان آوردن توده‌ای‌ها و تجهیز مردم، کاملاً عملی بود که برخی از امکانات سازمان افسری که در چارچوب قانونی حکومت، در میدان بودند، نظیر سروان مشرفیان، سروان درمیشیان، سروان کلالی، ستوان قربان‌نژاد، ستوان ایروانی و دیگران، برای پراکندن و سرکوب اوپاش مورد استفاده قرار داد.

ثالثاً - روند حوادث و پیامد شوم آن نشان داد که شعار رهبری حزب: «کودتا را به جنگ ضدکودتا تبدیل خواهیم کرد»، که از يك سال پیش از کودتا، مرتب در نشریات حزب تکرار می‌شد و توهم‌ها آفرید، لاف‌زنی تمام و کمال و طبل میان‌تهی بود. رهبری حزب عملاً هیچ قدمی در جهت مقابله با کودتا برنداشته و کوچک‌ترین تدارکی ندیده بود. در این ماه‌های سرنوشت‌ساز، اختلافات درون رهبری و جنگ قدرت به اوج خود رسیده و رهبری را کاملاً فلج ساخته بود. بررسی رویدادهای این دوران نشان می‌دهد که، در تمام ناکامی‌های مهم و اشتباهات سرنوشت‌ساز، عامل بی‌کفایتی و ناتوانی رهبری حزب، نقش اساسی داشت. عدم استفاده درست از سازمان پرتوان افسری نیز ناشی از همین بلیه است. رهبری حزب فرصت کافی داشت که امکانات سازمان افسری را در جهت مقابله احتمالی با اقدامات کودتائی آماده سازد. طرح و نقشه قبلی داشته باشد و روابط سازمانی ویژه‌ای برای روزها و لحظات اضطراری به وجود بیاورد. شهادت سرگرد شفابخش نشان می‌دهد که چگونه کار تدارکاتی را که پس از سی تیر ۳۱ آغاز شده بود، رها کردند. اماکادرها را بر این

خوش باوری گذاشتند که کار تدارکاتی ادامه دارد. شعار بی‌پشتوانه «کودتا را به جنگ ضد کودتا تبدیل خواهیم کرد»، توده حزبی و مردم را در چنین توهم و فریبی نگه داشت.

کیانوری به جای قبول این واقعیت که رهبری حزب طرح و برنامه عملی و هیچ گونه آمادگی برای مقابله با کودتا و شرایط اضطراری نداشت، و هیچ تدبیری چه قبل از کودتای ۲۵ مرداد و چه در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد به کار نبست، ترجیح می‌دهد بی‌عملی حزب را با سفسطه‌گری توجیه کند. می‌گوید: «فکر کنید که این خبر از کجا می‌آید؟ از ته شبکه سازمان افسری، يك افسر در واحدش خبری را می‌شنید. او باید رابط بالایی خود را پیدا می‌کرد. این رابط باید رابط بالاتر را پیدا می‌کرد (چون گروه‌های افسری سه نفره بودند). به همین ترتیب خبر بدست سرهنگ میشری می‌رسید و او به من و من به دکتر مصدق اطلاع می‌دادم!»^۶

رفقای افسر ما اطمینان می‌دهند که کیانوری واقعیت را برای پوشاندن ضعف رهبری حزب کتمان می‌کند. این رفقا، سازمان نظامی را بسیار متحرک معرفی می‌کنند که در موارد اضطراری، خبر می‌توانست ظرف دو ساعت به رهبری سازمان منتقل گردد. صرف نظر از این، ایراد اصلی در همین شیوه کار است. رهبری حزب که هر روز خبر خطر قریب‌الوقوع کودتا را اعلام می‌کرد، چگونه در این اوضاع و احوال اضطراری، ارتباط ویژه‌ای با افراد کلیدی که در گارد شاهنشاهی، یا در میان کودتاچیان و درباریان و یا در جاهای کلیدی ارتش قرار داشتند برقرار نداشت، تا در جنبه زنجیره‌ای تشکیلاتی اسیر نماند؟ این‌ها الفبای کار تشکیلاتی بود که در موارد متعددی در حزب به کار می‌رفت. باید با افرادی نظیر دکتر حسین جودت از نزدیک آشنا بود و کار حزبی کرد تا به عمق فاجعه پی برد. این شخص که واقعاً عرضه اداره يك کمیته محلی را نداشت، در آن ایام طوفانی مسئول سیاسی سازمان نظامی در هیأت اجرائیه بود.

برای اینکه خوانندگان این نقد تصویری از درجه شعور سیاسی رهبران ما که هدایت تشکیلات عظیم حزب توده ایران را به عهده داشتند و هوای رهبری جنبش ملی را نیز در سر می‌بختند، پیدا کنند، به این توضیحات نورالدین کیانوری درباره تدبیر آن‌ها برای مقابله با کودتای ۲۵ مرداد جلب می‌کنم. کیانوری در بحث کودتا و پیش‌بینی‌های رهبری برای مقابله با آن چنین می‌گوید: «برای حزب ما در آن روزها مسأله کودتای نظامی شبانه مطرح بود. برای این که غافل گیر نشویم، به واحدهای حزبی دستور داده شده بود که در پشت بام خانه‌هایی که بر سر راه‌های حرکت واحدهای نظامی به تهران قرار دارند، پست‌های شبانه بگذارند و رفقای حزبی با طشت و شیپور و همه وسائل خبر کردن و بیدار کردن مردم مجهز

باشند، تا در صورت مشاهده حرکت واحدهای نظامی، مردم را بیدار کنند و خود به خیابان‌ها بریزند و مردم را به مقابله با کودتا دعوت کنند».^۷

واقعاً به جز يك پوزخند تلخ چه می‌شود گفت؟ این دُرفشانی‌ها را با آنچه در شبانگاه ۲۴ مرداد روی داد مقایسه کنید تا عیار آن روشن شود. ظاهراً، تصور رهبری حزب از کودتا این بوده است که عده‌ای با طبل و دهل، سوار بر تانک و زره‌پوش در خیابان‌ها به راه می‌افتند! آن هم از مسیر معینی که قبلاً اعلان کرده‌اند، تا توده‌ای‌ها از پشت‌بام‌ها متوجه شوند و با طشت و شیپور مردم را از خواب غفلت بیدار کنند و تعزیه آل کودتا را به هم بریزند! تا لابد با کفگیر و جارو، پای پیاده به مقابله به تانک و زره‌پوش بشتابند!!

بیهوده نبود که حزبی با آن عظمت و قدرت، یا سازمان افسری با آن همه امکانات، به ناپودی رفت. در پلنوم وسیع چهارم، در بررسی همه خطاها و اشتباهات بزرگ حزب همواره انگشت اتهام به سوی رهبری حزب دراز می‌شد و ضعف همه‌جانبه و بی‌کفایتی آن در ناکامی‌ها مورد تأکید قرار می‌گرفت.

تازه همین کیانوری در مقایسه با سایر اعضاء هیأت اجرائیه يك سر و گردن بالاتر بود! تصور واقعی از درجه نازل شعور و فهم سیاسی و کاردانی افرادی نظیر بهرامی، یزدی، جودت، علوی، آن هم در مقام رهبری حزب بزرگ پرابهت توده، برای خوانندگان این نقد غیرممکن است. زیرا باورنکردنی است. و این در حالی بود که طی ۱۲ سال مبارزات علنی و مخفی در صحنه نبرد، ده‌ها و ده‌ها کادر برجسته و آزموده در صفوف حزب پرورش یافته بودند، که تمام بار مبارزاتی را به دوش می‌کشیدند، ولی کوچک‌ترین نقشی در تدوین مشی و سیاست حزب، حتی از جنبه مشورتی نداشتند. دریغ از آنهمه فداکاری و از خودگذشتگی کادرها و اعضاء حزب که به خاطر ضعف و بی‌کفایتی رهبری به هدر رفت.

توجه به کیفیت واقعی رهبری حزب توده ایران و شناخت ضعف‌ها و ناتوانی آن، از يك جنبه دیگر نیز حائز اهمیت است و آن پی بردن به سرچشمه خطاهای فاحش و علت شکست نهائی حزب در اوایل دهه سی می‌باشد. تا برای توضیح آن‌ها، هر دم به سراغ عوامل بیگانه نرویم.

کیانوری در توجیه اهمال رهبری حزب، که گویا سازمان نظامی را به موقع خبردار کرده و هشدار داده بود، به دروغ دیگری متوسل می‌شود. در شرح جریان کودتای ۲۵ مرداد می‌گوید: «از طرف دیگر، ما به ستوان شجاعیان که عضو سازمان افسری بود و به

دستور ما با کودتاچیان همکاری می کرد و فرمانده واحدی بود که مأموریت سرکوب گارد محافظ مصدق را داشت، دستور داده بودیم که به وظیفه انقلابی خودش عمل کند (به همه افسران این دستور را داده بودیم)»^۸.

من در بخش های قبلی نادرست بودن همکاری ستوان شجاعیان با کودتاچیان را نشان داده ام. تکرار این مطلب در اینجا حکمتی ندارد مگر بهانه ای برای آن جمله داخل ابرو. زیرا دروغی که درباره شجاعیان می گوید به تمام سازمان نظامی نیز تعمیم می دهد. در بحث های قبلی، بلا تکلیفی و نبود رهنمود برای افسران توده ای را که به شکل فاجعه باری در روز ۲۸ مرداد نمایان شد، نشان دادم.

یکی از اشکالات حزب توده ایران ناشی از ساختار تشکیلاتی متمرکز و مرکزیت فوق العاده آن بود که حس ابتکار را در افراد از میان می برد. توده ای ها بدون رهنمود از بالادست به کاری نمی زدند، ولی با دستور رهبری، کوه را از جا می کنند. این وضع در سازمان افسری به ویژه جدی تر و انضباط واقعاً آهنین بود. کیانوری بی تردید این حرف را که به همه افسران دستور داده بودیم به وظیفه انقلابی خود عمل کنند. و یا «ما به تمام شبکه افسری اطلاع داده بودیم که آماده باش باشند»، از خود ساخته است. زیرا اگر چنین بود، دیگر سرگرد رستمی و سایر افسرانی که در رأس واحدهای خود در روز ۲۸ مرداد در صحنه بودند، آن چنان آواره و بلا تکلیف نمی ماندند. و چون در واقع دستوری، حتی به صورت کلی: «به وظیفه انقلابی تان عمل کنید»، در میان نبود، سرگرد رستمی گردان خود را در اختیار و خدمت کودتاچیان قرار می دهد بقیه نیز به سرنوشت مشابهی دچار می شوند! سرگرد فریدون آذر نور مؤکداً به من خاطر نشان کرد که اگر چنین رهنمودی به تمام سازمان افسری ابلاغ شده بود، امکان نداشت که او، با مسئولیتی که در تشکیلات ایالتی سازمان در آذربایجان داشت، از آن بی خبر بماند. تمام رفقای افسر ما که در روز ۲۸ مرداد در پست های فرماندهی بودند و تانک و زره پوش در اختیار داشتند، در سرگردانی کامل بسر بردند. نمونه های آن، در جریان این بحث نشان داده شده است.

قطعه نامه پلنوم چهارم درباره کودتای ۲۸ مرداد

در پلنوم وسیع چهارم، در بررسی علل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، کادرهای حزبی به درستی روی عامل ضعف رهبری حزب تکیه کرده اند. من با نقل چند جمله از قطعه نامه پلنوم تحت عنوان «درباره خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد» به بحث پایان می دهم.

در این قطعنامه مفصل، در توضیح علل ذهنی، یعنی آنچه در اراده حزب توده ایران و مربوط به او بود، از جمله چنین آمده است:

«ب - علل ذهنی:

علت عمده ذهنی همانا عبارت است از ضعف رهبری حزب که در مسئله مورد بحث، بویژه در موارد مشخص زیرین بروز می کند:

۱ - سیاست غلط حزب ما در مورد بورژوازی ملی و دولت دکتر مصدق که ناشی از چپ روی و سکتاریزم طولانی در تاکتیک حزب ما بوده، به ویژه يك رشته اقدامات چپ روانه ما در فاصله بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد موجب رمیدگی بیشتر بورژوازی ملی شده بود.

۲ - عدم آمادگی و تدارك حزب ما برای مقابله با کودتا - رهبری حزب با آنکه از یکسال پیش، یعنی از زمان سرکار آمدن قوام خطر کودتا را از طرف محافل امپریالیستی و ارتجاعی حس می کرد، دست به تدارك برای مقابله با کودتا نزد و نقشه آماده‌ی عمل نداشت. این تدارك به ویژه می بایست بصورت تدارك وسیع سیاسی برای تجمع حداکثر قشرهای مردم تحت شعارهای صحیح و عاری از چپ روی و سکتاریسم باشد. این تدارك همچنین بایستی بصورت تدارك برای مقابله عملی با کودتایان درآید.

۳ - غفلت و سرگیجه از موفقیت که بویژه پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه نصیب رهبری حزب شده بود. و با آنکه خطر کودتا را احساس می کرد ولی وقوع آنرا در آینده‌ای بدان نزدیکی پیش بینی نمی کرد.

۴ - عدم تشخیص ماهیت کودتائی حوادث ۲۸ مرداد در آغاز آن و پربها دادن به امکانات و قاطعیت مصدق، کم بها دادن به امکانات دشمن و فقدان هر گونه تحرك از جانب رهبری در قبال کودتای ۲۸ مرداد. عدم اقدام به بسیج مردم که برای مبارزه آمادگی داشتند. دنباله روی ما در روز ۲۸ مرداد از بورژوازی ملی که به صورت استفسار از مصدق و احتراز از اقدام مستقل سریع براساس تحلیل صحیح جریان درآید.

ارزیابی خطا

عدم آمادگی، غفلت، فقدان تحرك و دنباله روی حزب ما در کودتای ۲۸ مرداد خطای فاحش رهبری است.

با توجه به شعارهای رهبری حزب قبل از کودتا از قبیل اینکه «ما کودتا را به جنگ

علیه کودتاچیان مبدل می کنیم))؛ با توجه به پیروزیهای برجسته خلق ما در مبارزه برای ملی کردن نفت و علیه امپریالیزم؛ با توجه به فرار شاه و ضعف جدی دربار و میلیتاریزم از طرفی و شور و شوق و عزم انقلابی وسیعترین قشرهای دموکراتیک کشور از طرف دیگر که بویژه در فراندم به شکل درخشانی بروز کرد؛ با توجه به امکانات واقعی اجتماعی که در اختیار ما بود؛ با توجه به اینکه اتحاد امپریالیستی و ارتجاعی به هنگام اجراء نقشه خود با تزلزل و تردید وارد صحنه شد، خطای رهبری خطائی است بزرگ و ناگزیر موجب تزلزل شدید اعتبار رهبری در جامعه و اعتماد توده حزبی و مردم شده است.

ضعف رهبری خود دارای علل مشخصی است:

رخنه تفکر خرده بورژوازی در رهبری که به صورت نوسانات چپ و راست در تاکتیک حزب و شیوه‌های غیر اصولی و بوروکراتیک در اسلوب آن درآمده، اختلاف شدید در دستگاه رهبری موجب فلج رهبری می‌شد. ضعف دموکراتیزم تشکیلاتی و سستی ارتباط رهبری با توده حزبی و قشرهای وسیع مردم. ضعف کمی رهبری که نتیجه عدم حضور بخش مؤثری از رهبران در ایران و بودن آنها در مهاجرت بود. ضعف کیفی رهبری، یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکنر انقلابی رهبری در مجموع خود.

مسلم است که عوامل مزبور در فوق در بروز خطای حزب در ۲۸ مرداد تأثیر یکسان نداشته است. اگر علت ذهنی یعنی ضعف رهبری نبود، اگر از میان مظاهر این علل ذهنی خطاهای چپ‌روانه رهبری حزب در روزهای قبل از ۲۸ مرداد و به ویژه عدم تحرك وی در روز ۲۸ مرداد نبود، علیرغم علل عینی، در شرایط مساعد موجود حزب ما می‌توانست دست به اقدامات سریع و مجدانه بزند. نمی‌توان با اطمینان گفت که این اقدامات حتماً و مسلماً به پیروزی می‌رسید و یا شکست می‌خورد ولی می‌توان گفت که اولاً این اقدامات با توجه به شور انقلابی مردم امکان برای پیروز شدن داشت و ثانیاً اگر هم پیروز نمی‌شد حاکی از لیاقت حزب ما برای اجرای وظایف تاریخی و انقلابی خود می‌بود و ناچار به‌بالا رفتن اعتبار و حیثیت حزب منجر می‌گردید.

درباره کیفیت اقدام باید گفت این امر بستگی به بسط حوادث داشت ولی در آغاز می‌توانست تحت شعار دفاع از حکومت قانونی دکتر مصدق به صورت متشکل کردن تظاهرات نیرومند مردم درآید و بتدریج و در صورت ضرورت به اقدامات قطعی برای سرکوب کودتا و حفظ حکومت دکتر مصدق منجر گردد».

پانوشته‌های فصل بیست و هشتم

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۸۸
۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۳۳۲
۳. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۸۵-۲۸۶
۴. سرهنگ چلیپا از سازمان نظامی که آن ایام رئیس کارگزینی افسران در وزارت جنگ بود، تعداد کل افسران ارتش را ۵۵۰۰ نفر برآورد کرده است.
۵. به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد، ف.م. جوانشیر، صفحات ۳۰۹ - ۳۰۸
۶. همان منبع شماره ۳
۷. جزوه حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق، نورالدین کیانوری، صفحات ۴۲ - ۴۱
۸. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۶۶

اسناد سری وزارت خارجه آمریکا در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد

بررسی روند رویدادهای روز ۲۸ مرداد، به روشنی نشان می‌دهد که در این ماجرا، همه به نحوی غافلگیر شدند. هیچ کس، در جبهه دوست و دشمن سقوط حکومت ملی را در آن روز که قوی‌تر و باثبات‌تر از همیشه به نظر می‌رسید، متصور نبود. آنچه در ۲۸ مرداد روی داد برای دشمنان داخلی و خارجی نهضت ملی پیروزی باورنکردنی و برای یاران نهضت، حادثه‌ای ماتم‌بار بود.

در بخش‌های قبلی، وضع روحی اسفبار کرمیت روزولت و ناامیدی او از اوضاع را، از لابه لای کتاب پرلاف و گزاف او نشان دادم. اسناد سری وزارت امور خارجه آمریکا که از آرشیو ملی آمریکا بدست آورده‌ام، شاهد دیگری است که ناباوری و شگفتی آن‌ها را از وقایعی که در برابر دیدگانشان می‌گذشت، به روشنی نشان می‌دهد. در میان این اسناد، گزارش‌های ساعت به ساعت سفارت آمریکا از تهران به واشنگتن و گزارش‌های دیگری است که اینک تعدادی از آن‌ها را نمونه‌وار، در اختیار خوانندگان قرار می‌دهم. مطالعه این اسناد در عین حال، برای آگاهی علاقه‌مندان به نهضت ملی و هم میهنان برای تعمق در چگونگی فاجعه ملی ۲۸ مرداد و ریشه‌یابی آن خالی از فایده نیست.

از: تهران به: وزیر خارجه

اندکی پس از ساعت یازده سفارت اطلاع یافت که مقرر روزنامه‌های باختر امروز و شورش و حزب ایران به آتش کشیده شده‌اند. دانشجویان دانشکده افسری نیز علیه دولت دست به اعتصاب زده‌اند.

نظارات هواداران شاه در حوالی مجلس از سوی بازاریان وابسته به کاشانی و سایر رهبران دینی کم‌اهمیت‌تر، حمایت می‌گردد. جمعیت قابل ملاحظه‌ای از طرفداران شاه هم اکنون بسوی بازار در حرکتند.

هیچگونه گزارشی در مورد اینکه نیروهای انتظامی در پیشگیری و یا ممانعت از تظاهرکنندگان طرفدار شاه دخالت کرده باشند نرسیده است.

هندرسون

ج - سند شماره ۳۹۸ - ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد). شماره

بایگانی 788.00/8-1953

از: تهران به: وزیر خارجه

گزارش رسیده است که جمعیتی در حدود ۳۰۰۰ نفر که خواستار بازگشت شاه هستند در حوالی خانه مصدق مورد حمله و تیراندازی نیروهای انتظامی قرار گرفته‌اند. اقدامات قبلی در پراکنده کردن این جمعیت موجب شده است که عده‌ای از سربازان به آنها پیوندند. این جمعیت مجدداً در برابر ستاد ارتش به گرد هم پیوستند و مجدداً هدف تیراندازی قرار گرفتند. در برابر وزارت خارجه نیز زد و خورد در جریان است.

طرز برخورد نیروهای انتظامی هنوز حاکی از دو دل بودن آنهاست، اما تعداد نظامیان و افسرانیکه منفرداً به هواداران شاه می‌پیوندند در حال ازدیاد است. کامیونتهائی مملو از سربازان در سطح شهر دیده شده‌اند که در حال عبور فریاد می‌زنند «زنده باد شاه». يك کامیون، مجسمه از جا کنده شده رضاشاه را حمل می‌کرد در حالی که جمعیتی آنرا تعقیب می‌نمود و بنظر می‌رسید که می‌خواهند آنرا مجدداً نصب کنند. تمام انتشارات غیرتوده‌ای هوادار حکومت (مصدق) متلاشی و به آتش کشیده شده‌اند. در میان اینها می‌توان از روزنامه‌های نیروی سوم و شهباز که متمایل به حزب توده است نام برد.

جمعیت زیادی در حوالی اداره رادیو دیده می‌شود. ظاهراً آنها مصمم هستند که اداره رادیو را اشغال کنند. جاده شرق شمیران (جاده قدیم) که به ایستگاه رادیو منتهی می‌شود از

طرف هواداران شاه مسدود شده است.

سفارت هنوز نتوانسته است تشکیلات و برنامه‌ای برای این فعالیت‌ها کشف کند. اما بنظر می‌رسد که جمعیت برای هدفهای معینی جمع شده‌اند.

هندرسون

گزارش‌های سفیر هندرسون به وزارت خارجه آمریکا بالاترین تکذیب بر ادعاهای واهی کرمیت روزولت در کتاب «ضد کودتا» است که تظاهرات و عملیات ۲۸ مرداد را به حساب و اشاره خود واریز می‌کند. چگونه باور کردنی است که او کودتائی را تدارک ببیند که سفیر آمریکا از آن تا این حد بی‌خبر باشد؟ می‌دانیم که هندرسون از شرکت‌کنندگان نشست ۴ تیر ماه ۱۳۳۲ در واشنگتن است که گزارش و موضع او در تصمیم دولت آمریکا در باره کودتای نظامی تعیین‌کننده بوده است.

د - سند شماره ۴۰۰ - ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) شماره بایگانی

788.00/8 - 1953

از: تهران به: وزیر خارجه

(وزارت) پست و تلگراف و مرکز تبلیغات اشغال شده‌اند. از قرار گزارشهای رسیده، به شهرستان‌ها تلگراف فرستاده می‌شود و آنها تشویق می‌شوند که تظاهرات مشابه‌ای در هواداری از شاه انجام دهند.

کارمندان سفارت کامیونهای متعدد حامل نظامیان و غیرنظامیان را به همراه ۶ تانک در خیابانها دیده‌اند که عکس‌هایی از شاه را حمل می‌کرده‌اند.

رادیوی تهران پس از اشغال، برای مدت کوتاهی تنها به پخش موسیقی از پیش ضبط‌شده پرداخت و سپس در سکوت فرو رفت.

تیمسار دفتری از قرار گزارش رسیده به فرماندهی نظامی تهران و ریاست پلیس منصوب شده است. از قرار معلوم تیمسار دفتری سعی می‌کند از گارد گمرک که قبلاً از طرف مصدق به ریاست آن منصوب شده بود استفاده کند. این مطلب را مرکز استراق سمع سفارت از مخابرات تلفنی بدست آورده است.

هندرسون

ه - سند شماره ۴۰۴ - ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) شماره بایگانی

788.00/8 - 1953

از: تهران به: وزیر خارجه

طبق گزارشات مختلف منجمله اعضاء سفارت و ساير مقامات رسمي آمريکائي، در شهر حالت يك تعطيلي عمومي حکم فرماست. تمام وسائل نقلیه چراغهاي خود را نشانه پیروزی شاه، روشن کرده اند. پیاده روندگان برای افراد شخصی که در کامیونهای سرباز بنفع شاه تظاهرات می کنند دست می زنند. تأثر سعدي که اغلب مرکز رفت و آمد توده ای هاست به آتش کشیده شده است. با آنکه هواداران شاه موفق به پیروزیهایی شده اند، خانۀ مصدق و مرکز ستاد ارتش هنوز در دست هواداران مصدق است. هندرسون

و - شماره سند ۴۰۹ - ساعت ۷ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) شماره بایگانی

1953 - 00/8 - 788.

از: تهران به: وزیر خارجه

به لندن تحت شماره ۱۴ و به رم تحت شماره ۹ تکرار گردید.

وزارت خارجه، لطفاً این گزارش و ساير تلگرافهای مورد نظر را برای مسکو هم

تکرار کنید.

طی روز، تظاهرات به نفع شاه در تمام شهر تهران گسترش یافته است. کامیونهای پر از تظاهرکنندگان در حالی که مورد استقبال عابرين پیاده قرار می گیرند در سطح شهر در گردشند. از قرار، اکثریت خردکننده مشهود سلطنت طلب، گروههای چپ گرا را مرعوب و مجبور به سکوت کرده است. انتشارات غیر توده ای، اما هوادار حکومت (مصدق) متلاشی و به آتش کشیده شده اند. رادیوی تهران توسط چندین هزار نفر از طرفداران زاهدی اشغال شده است. در برنامه بعد از ظهر، زاهدی طی نطق کوتاهی مسئولیت نخست وزیری را که از طرف شاه به او سپرده شده است قبول کرد. رادیو همچنان اعلام کرد که شاه بلادرنگ به کشور باز خواهد گشت.

رویهی اعضاء نیروهای امنیتی که در بدو امر نامعلوم به نظر می رسید به تدریج با پیوستن تدریجی سربازان، افسران و نیروهای پلیس به تظاهرکنندگان هوادار شاه روشن شده است. تعداد زیادی از کامیونهای مملو از سربازان و حداقل ۶ تانک در صفوف تظاهرکنندگان به نفع شاه در خیابانها دیده شده اند.

خانه مصدق، طبق گزارش رسیده در ساعت ۵ بعد از ظهر زیر حمله است. صدای

تیراندازی گاه به سفارت می رسد. میر اشرافی از رادیوی تهران اعلام کرد که فاطمی بدست مردم

تکه تکه شده است. هم چنین طبق گزارشهای رسیده، سنجابی کشته و یا مجروح شده است. این اظهارات فعلاً باید با احتیاط تلقی شوند. ستاد ارتش که قبلاً با تهاجم ناکام روبرو شده بود هنوز در دست هواداران مصدق می باشد. مرکز پلیس نیز هنوز در دست مصدقی هاست. تیمسار دفتری از قرار معلوم از طرف مصدق به فرماندهی حکومت نظامی و ریاست پلیس تهران منصوب شده است. تا آنجا که گزارش رسیده است هنوز هیچ لشکر و یا تیبی رسماً به شاه نپیوسته، اما سربازان، افسران و چندین تانک به طور انفرادی از زاهدی پشتیبانی می کنند. سرهنگ بختیار از قرار معلوم برای حمایت از زاهدی از کرمانشاه به سوی تهران در حرکت است. شاید وزارت خارجه از سفارت در رم بخواهد که این اطلاعات را به شاه برسانند.

هندرسون

ز - سند شماره ۴۱۱ - ساعت ۸ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) شماره بایگانی

788.00/8 - 1953

از: تهران به: وزیر خارجه
اطلاعات موثق حاکی از آن است که نیروهای وابسته به زاهدی ستاد ارتش و سایر ادارات امنیتی را در کنترل دارند. خانه مصدق که در محاصره قرار داشت، اشغال و توسط هواداران شاه غارت شده است اما هنوز اطلاع موثقی درباره اقامتگاه مصدق در دست نیست. رادیوی تهران اطلاع داده است که حکومت نظامی تهران رفت و آمد را از ساعت ۸ شب تا ۵ صبح ممنوع اعلام کرده و از مردم خواسته است که برای برقراری نظم با ارتش همکاری کنند.

اکنون تایید شده است که تیمسار دفتری حاکم نظامی زاهدی است. بنابراین یا گزارش قبلی سفارت (شماره ۱۹۰۴۰۰ اوت) اشتباه بوده است و یا تیمسار دفتری در آخرین دقایق تغییر موضع داده است.

هندرسون

ح - سند شماره ۳۴۹

از کتابخانه آیزنهاور

مراسلات آیزنهاور

دوسیه ویت مان Whitmon

یادداشت توسط جانشین ریاست سیا، کابل (Cabell) به رئیس جمهور. واشنگتن

تاریخ ندارد. *

محرمانه

يك شورش غیرمنتظره و نیرومند مردم و نظامیان علیه نخست وزیر مصدق باعث شده است که شهر طهران تقریباً بکلی به تصرف نیروهای موافق شاه و نخست وزیر انتصابی وی یعنی زاهدی درآید.

گزارش‌های رسیده مبنی بر این است که مصدق و رئیس ستاد ارتش وی سرتیپ ریاحی هنوز در مقرهای فرماندهی خود پنهان شده‌اند، ولی بی‌خبر و بدون ارتباط هستند، چون وسائل ارتباطاتی در دست نیروهای سلطنت طلب است. بیشتر شهر تحت کنترل نیروهای شاهی است، هرچند گزارش می‌رسد که اینجا و آنجا شماری از طرفداران مصدق در خیابانها هستند. نیروهای سلطنت طلب از همه رسانه‌های گروهی برای ترغیب مردم و ارتش به طرفداری از شاه برخوردار می‌باشند.

اخبار رادیو مبنی بر آنست که استان استراتژیک آذربایجان دست شاهی‌ها است. ولی رادیوی اصفهان در يك بخش صدا که ضبط شد، خود را همچنان وفادار به مصدق اعلام کرده است، در این اوضاع آشفته بنظر می‌آید که لحن و متن همه اعلامیه‌ها ضد کمونیستی است. از توده‌ای‌ها هیچگونه فعالیت و واکنشی در این ساعات خطیر مشاهده نشده است. اگر شاهی‌ها برای چیره شدن و قبضه کردن اوضاع عمل کنند مسلماً توده‌ای‌ها نیرومندترین و قهرآگین‌ترین مخالفان آنها خواهند بود.

منابع ما، گزارشات مطبوعات و رادیوها را مبنی بر اینکه کنترل شهر طهران بدست شاهی‌هاست و زاهدی به شهر برگشته و در فراخوان رادیویی به مردم قول داده است که رفورم‌های اقتصادی و اجتماعی را در برنامه خود می‌گنجانند، تأیید کرده‌اند. منابع خبری ما گزارش می‌دهند که خیابان‌های طهران مملو از انبوه مردمان است که در تظاهرات خود خواستار بازگشت شاه می‌باشند.

امضاء سی. پی. کابل

* توضیح: از مضمون این گزارش پیداست که در غوغای روز ۲۸ مرداد ارسال شده است. ویژگی این تلگرام در این است که تنها خبری است که از طریق «سیا» مخابره می‌شود. با توجه به مضمون آن، بنظر می‌رسد همان تلگرامی باشد که کرمیت روزولت در کتاب «ضد کودتا»، با باد در غبغب چنین یاد می‌کند: «پیام ۱۸ اوت شما رسید، خوشحالم به

اطلاع برسانم، ر.ن. زیگلر (اسم مستعار زاهدی) به سلامت و ساوی (اسم مستعار شاه) با پیروزی به ایران باز می‌گردد».

سند بسیار مهم دیگر، گزارش تلگرافی محرمانه شماره ۳۴۸ است که هندرسون در ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲ به وزارت خارجه آمریکا مخابره کرده است.

اگر لحن و جنبه‌های جانبدار گزارش سفیر آمریکا را که تا حدی قابل فهم است، نادیده انگاریم، گزارش حاوی مطالب شایان توجهی از روند کودتای ۲۸ مرداد می‌باشد. و گواهی است بر شگفت‌زدگی آن‌ها از پیروزی آسان بدست آمده. هندرسون تأکید دارد: «نه تنها اطرافیان رژیم مصدق، بلکه شاهی‌ها هم از این پیروزی آسان و سریع که تا حدود زیادی خودجوش صورت گرفت، در شگفت‌اند». این گزارش در عین حال به کند و کاو عواملی می‌پردازد که از دیدگاه او در تکوین چنین جریانی مؤثر افتادند. آنچه این ارزیابی جالب کم دارد، مسائل و اتفاقاتی است که در آن روز، در جبهه نیروهای هوادار نهضت ملی پیش آمد. زیرا درست همین امر بود که آن «پیروزی سریع و آسان» دشمنان نهضت ملی را امکان‌پذیر ساخت که به جنبه‌هایی از آن، در بحث‌های قبلی پرداخته‌ایم. اینک متن کامل سند را به آگاهی خوانندگان می‌رسانم:

ط - سند شماره ۳۴۸ - شماره بایگانی 788.00/8 - 2053

از: سفیر آمریکا در ایران (هندرسون) به وزارت خارجه

تهران ۲۰ اوت ۱۹۵۳ (۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲) - بوقت ظهر. محرمانه.

۱- هنوز زود است که بتوانم جزئیات دقیق جریانات ۳۶ ساعت گذشته را گزارش کنم. با این همه در اینجا کوشش می‌شود طرح اولیه‌ای از عمده‌ترین نکات جریان، طبق اطلاعات موجود در دسترس ما، ارائه گردد.

۲- در عصر ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) به نظر می‌رسید که بین هواداران حزب توده تحت کنترل کمونیست‌ها و رژیم مصدق نزاع در گرفته است. ظاهراً هواداران توده‌ای بدون کسب اجازه از مصدق شروع می‌کنند به تظاهرات خیابانی و عملیات خشونت‌آمیز. مصدق فرمان می‌دهد که تظاهرات موقوف و خیابانها از تظاهرکنندگان خالی شود. برای اولین بار در چند ماه گذشته زد و خورد جدی بین نیروهای انتظامی و توده‌ای‌ها درمی‌گیرد.

۳- صبح روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) هواداران شاه به منظور نشان دادن تداوم احساسات موافق به نفع او در کشور شروع به تظاهرات می‌کنند. تظاهرکنندگان در مقیاس

کوچکی از بازار راه می‌افتند. ولی این شعله‌ی سوسوکننده با مقدار معتناهی مواد قابل احتراق مواجه می‌شود و بزودی به آتش خرمن سوز عظیمی تبدیل می‌شود که در طول روز تمام طهران را فرا می‌گیرد. نیروهای انتظامی که برای پراکندن مردم فرستاده می‌شوند، از فرمان حمله به جمعیت سر باز می‌زنند و حتی بعضی از آنها به تظاهرکنندگان می‌پیوندند و دیگران هم منفعل می‌مانند. همین که جمعیت در نقاط مختلف شهر انبوه‌تر می‌شود، دستجات شروع به حمله به ادارات روزنامه‌هایی می‌کنند که در چند روز گذشته بد و بیراهه سخیفانه نثار شاه کرده بودند. روزنامه‌های طرفدار مصدق و ارگان‌های طرفدار کمونیستها از آن جمله بودند.

یکی از نقاط حساس استراتژیک که به تصرف جمعیت در می‌آید ساختمان مرکزی پست و تلگراف است که از آنجا پیام‌های تهییج‌کننده به اطراف کشور در همه جا پخش می‌شد.

از مرکز شهر، انبوه جمعیت هیجان‌زده هر چه ماشین و کامیون بود در اختیار می‌گیرند و سوار شده به شمال شهر می‌شتابند و رادیو طهران را محاصره می‌کنند. کارکنان سفارتخانه در طی این جریان فرصت خوبی داشتند که از نزدیک نوع تظاهرکنندگان را بسنجند. اینها بیشتر غیرنظامی بودند که در میانشان تعدادی از نیروهای انتظامی مسلح هم مشاهده می‌شدند. ولی بهر حال به نظر می‌رسید که رهبری جمعیت دست شخصی‌ها است نه نیروهای نظامی. در ضمن شرکت‌کنندگان هم از نوع معمول چاقوکش و عربده‌جو که معمولاً در تظاهرات اخیر مشاهده می‌شد، نبودند. به نظر می‌رسید که اینها از اقشار و طبقات مختلف و مرکب از کارگر و کارمندان و دکاندار و کاسب و دانشجو هستند. به نظر می‌رسید که روحیه جمعیت سرشار از یک عزم و شادی است. هرچند این حالت ولنگاری مانع از این نشد که اینجا و آنجا قهر و خشونت اعمال نشود. اقلاً دو نفر به قتل رسیدند. مدافعین رادیو نتوانستند آنرا از کار بیندازند و در اوائل بعد از ظهر که بدست متظاهرين افتاده بود مرتب بنفع جمعیت و برای نگهداشت روحیه آنها پیام‌های تهییج‌کننده می‌فرستاد.

۴- حمله تظاهرکنندگان به خانه نخست وزیر اوائل صبح شروع می‌شود که توسط گارد پدافند شده و چند تن کشته می‌شوند. اواخر روز با وجود عملیات دفاعی محافظان، خانه نخست‌وزیر توسط جمعیت تسخیر و درب و داغان می‌شود. ظاهراً نخست‌وزیر (مصدق) از غائله سلامت جسته، گریخته و پنهان شده است. هنوز شب نشده بود که ستاد ارتش بدست

دولت زاهدی می‌افتد و سرلشگر باتمانقلیچ خود را رئیس ستاد اعلان می‌کند و به کار مشغول می‌شود. در همان زمان سرلشگر زاهدی پشت میز دفتر نخست وزیری نشست که هیچ وقت مورد استفاده مصدق نبود.

۵. تا شبانگاه، نگرانی زیادی در مورد موضعی که فرماندهان گردانهای ارتش در حومه شهر اتخاذ خواهند کرد وجود داشت. بعضی می‌ترسیدند که این یگان‌های ارتشی به فرمان سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد مصدق بسوی شهر سرازیر شوند و شهر را شبانه دوباره به نفع مصدق اشغال کنند. همچنین پیچ‌پیچ و زمزمه هست که وقتی شاهی‌ها از جنب و جوش افتادند، توده‌ای‌ها می‌خواهند ضرب شست خودشان را نشان بدهند. اما به نظر می‌رسد همین که باتمانقلیچ ریاست ستاد ارتش را به عهده گرفت، یگان‌های ارتش در اطراف تهران یکی بعد از دیگری سر به فرمان او گذاشتند. و بالاخره صدور دستورات برای خالی کردن خیابانها و قرق از ساعت ۸ شب به بعد امکان‌پذیر گردید. از ساعت ۸ شب گذشته دستورات انتظامی اکیداً به مورد اجرا گذاشته شد. طرح دستگیری رهبران حزب توده در صبح امروز بناکامی انجامیده و به نظر می‌رسد که این در نتیجه ناشی‌گری پلیس بوده است. شایع است که توده‌ای‌ها در تدارك حمله متقابل هستند. نیروهای انتظامی برای مقابله با چنین حرکت احتمالی بسیج می‌شوند. فرجام این برخورد و مبارزه مسلماً برای نظم شهر و آینده ایران دارای اهمیت فوق‌العاده است.

۶. در حال حاضر اخبار موثقی از شهرستانها در دست نیست ولی گزارشات غیرموتق حاکی از آن است که بیشتر ایران در زیر کنترل دولت جدید است. گزارشی مبنی بر مقاومت در اصفهان رسیده. راجع به این مطلب در تلگرافات آینده اطلاعات بیشتر به شما خواهیم داد.

۷. نه تنها اطرافیان رژیم مصدق، بلکه شاهی‌ها هم از این موفقیت آغازین آسان و سریع که تا حدود زیادی خودجوش صورت گرفت، در شگفت هستند. در میان عواملی که به باور ما در این جریان مؤثر بودند می‌توان موارد زیرین را برشمرد.

الف - مردم ایران از هر طبقه‌ای در برابر وقاحتی که نیروهای ضدشاهی نشان داده بودند مشمئز شده بودند. مثلاً وقتی که دستجات بزن بهادر با پرچم سرخ ظاهر شدند و شعارهای کمونیستی سردادند و به خراب کردن و درهم شکستن و پائین کشیدن مجسمه‌های شاه و پدرش پرداختند و در و پنجره خانه و دکاکین مردم را به بهانه پاره کردن

عکس شاه خرد کردند، مردم منزجر شدند.

همچنین مردم از حرف‌ها و نسبت‌های رکیکی که وزیر خارجه فاطمی و سردبیران روزنامه‌ها در حمله به شاه به کار می‌بردند احساس زدگی می‌کردند.

ب - همچنین به نظر می‌رسید که مردم ایران از طبقات مختلف از سازش موقت بین مصدقی‌ها و توده‌ای‌ها نگران شده بودند. مردم با دیدن هزاران هزار تظاهرکنندگان حزب توده که آنها را گماشته شوروی‌ها محسوب می‌کنند و ریختن آنها دوش بدوش هم به خیابان‌ها و مرده باد شاه گفتن و مرگ بر غرب و آمریکا سرودن، دچار وحشت شده بودند. سیاست حزب توده این باور را در مردم بوجود آورده بود که باید بین مصدق و اتحاد شوروی از یکسو و شاه و دنیای غرب در سوی دیگر، یکی را انتخاب کنند.

ج - مردم ایران دیگر از سختی و فشارهای دو سال اخیر فرسوده شده بودند. و دلشان می‌خواست که يك دوره تازه ویی دردسری فرا رسد که نفس راحتی بکشند و فرصت بهبود زندگی خودشان را پیدا کنند. بسیاری از مردم دیگر از اینکه بتوانند تحت رژیم مصدق زندگی شان را سر و سامان دهند نومید شده بودند.

د - تقار و از هم گسستگی بین رژیم مصدق و حزب توده در عصر ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) باعث این شد که این دو نیروی ضدشاه نتوانند با یکدیگر همکاری مؤثری بکنند و در برابر تظاهرکنندگان طرفدار شاه مقاومت نمایند. توده‌ای‌ها تمام روز در صحنه آفتابی نشدند. شاید رهبران حزب یقین داشتند که در طی روز هر آن ممکن است مصدق از آنها درخواست کمک کند. ولی وقتی تظاهرات حسابی راه افتاد، دیگر مصدق و رژیم او در موقعیتی نبودند که بتوانند حتی چنین تقاضای همیاری و کمکی را بکنند.

۵- بیشترین نظامیان و خیلی از مردم قلباً به شاه وفادارند. زیرا با این باور بزرگ شده‌اند که شاه نماد اتحاد ملی و ثبات کشور است. مخصوصاً ارتش بی‌اندازه دوستدار آمریکاست. از جهتی بعلت ترس از همسایه نیرومند شمالی و تا اندازه‌ای هم بدلیل کمک‌های نظامی آمریکا به ایران در سالهای اخیر. کمک‌های TCI هم در بین ایرانیان غیرنظامی و وجهه خوبی برای آمریکا فراهم کرده بود.

بسیاری از ایرانیان نظامی و غیرنظامی بالاخره متقاعد شده بودند که این سیاست‌های مصدق بود که سد راه همکاری نزدیک ایران و آمریکا گردیده و فقط تحت رهبری شاه است که این همکاری می‌تواند ادامه یابد.

۸. همچنانکه اشاره شد هر چند جمعیت در مواردی وحشیانه رفتار می کرد، بطور کلی فارغ البال بنظر می رسید. به خارجیان تعرض نمی کردند، سوای مختصر تظاهراتی در برابر سفارت شوروی و خراب کردن اداره مطبوعاتی شوروی ها، کسی فریاد «یانکی به خانه ات برگرد» را نمی شنید و هیچ امریکائی سنگباران نشد. فقط اداره اصل چهار تهران که نزدیک خانه مصدق بود و مصدق اندک زمانی در تظاهرات ۲۸ فوریه (۹ اسفند) گذشته به آنجا پناهنده شده بود قدری آسیب دید. شاید با این تصور که مصدق دوباره در آنجا پنهان شده است! تا آنجا که اطلاع یافته ایم هیچ امریکائی یا خارجی در تظاهرات دیروز آسیب ندیده است. انبوه جمعیت در همه جا دستور می دادند که مردم چراغ ماشین هایشان را بعنوان طرفداری از شاه روشن نگاهدارند و عکس های شاه را به شیشه خودروها نصب کنند. جمعیت، اتومبیل وابسته دریائی ما را متوقف کردند و دستور دادند که عکس شاه را به شیشه ماشین بچسباند. او يك اسکناس با عکس شاه را در آورد و به شیشه چسباند، که مردم دست زدند و خندیدند.

امضاء - هندرسون

اسناد شماره ۴۲۰ و ۴۳۴ که در زیر از نظر خوانندگان می گذرد، به ویژه از این جهت شایان توجه است که عدم اطمینان سفیر آمریکا از وضع حکومت کودتا و ترس از اقدامات حزب توده را حتی در روزهای ۲۹ و ۳۰ مرداد نشان می دهد.

ی - سند شماره ۴۲۰ - از تهران به: وزیر خارجه. محرمانه ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۰ اوت (۲۹ مرداد). شماره بایگانی 788.00/8 - 2053

فوری. به وزارتخانه تحت شماره ۴۲۰ فرستاده شده - به لندن فوری و تحت شماره ۱۰۹

۱- دیشب زاهدی از مفتاح که کفیل وزارتخانه است خواست که تا انتصاب وزیر خارجه جدید در پست خود بماند. همچنین از مفتاح خواهش کرد به رئیس تشریفات وزارتخانه دستور دهد که با رؤسای بخش های سیاسی وزارتخانه تماس گرفته و بگوید که کار وزارتخانه همچنان برقرار است. ظاهراً این دستورات اجرا شده است.

۲- همچنین به مفتاح دستور داده شده که با رؤسای سفارتخانه های ایران در خارج تماس گرفته و به آنها دستور دهد که مانند سابق بعنوان نماینده شاه به کار ادامه دهند. طبق گزارش های رسیده، پیامی با این مفاد فرستاده شده ولی ما از محتوای دقیق آن آگاه نیستیم.

۳- رئیس تشریفات وزارتخانه امروز صبح به اطلاع سفارت رساند که نخست وزیر زاهدی ساعت ۱۰ صبح ۲۲ اوت (۳۱ مرداد)، رؤسای سفارتخانه‌ها را پذیرا خواهد شد. چند تن از رؤسا و فرستادگان (دولتهای دیگر) تاکنون از من جویا شده‌اند که آیا قصد قبولی این دعوت را دارم یا خیر؟ جواب ما این بوده است که اگر تا روز موعود یعنی ۲۲ اوت معلوم شود که دولت جدید به طور مؤثر قسمت اعظم ایران را در کنترل خود دارد و نظم و قانون برقرار است، قصد اینست که دعوت وی را بپذیریم!

امضاء هندرسون

ك - سند شماره ۴۳۴ - از تهران به: وزیر خارجه ۲۱ اوت ۱۹۵۳ (۳۰ مرداد

۳۲) ساعت ۱ بعداز ظهر

به وزارتخانه فرستاده شد، تحت شماره ۴۳۴ شماره بایگانی 2153 - 788.00/8

به لندن تحت شماره ۱۱۵

به بغداد تحت شماره ۱۲

۱- روز ۲۰ اوت (۲۹ مرداد) در تهران و ظاهراً در تمام شهرستانها با جو نسبتاً آرام آغاز شد. مردم کشور ظاهراً به خود قبولانده‌اند که دعوی بین شاه و مصدق بالاخره فرجام یافته و عموماً از نتیجه آن خشنودند. با این احوال در بین محافل آگاه‌تر، هنوز تا اندازه‌ای نگرانی احساس می‌شود. آنان می‌گویند اگر چه دولت زاهدی ظاهراً بر نزدیک به تمام مملکت چیره است، مشکل بتوان باور کرد که توده‌ای‌ها آرام بنشینند و ضربه متقابل نزنند. تا زمانی که توده‌ایها با آن انضباط سخت تشکیلاتی و رهبرانی که در تاکتیک‌های انقلابی و اصول تبلیغاتی کارکشته هستند وجود دارند، نباید این دشمن خطرناک را دست کم گرفت. نقشه‌هایی که برای توقیف رهبران سرشناس حزب توده در اول وقت دیروز قرار بود اجرا شود بجائی نرسید. رئیس بخش سیاسی شهربانی که در مورد این عدم کارآئی در دستگیری، مورد مؤاخذه قرار گرفته، ادعا کرده است که این رهبران زیرزمین رفته و مخفی شده بودند. با اینهمه این بدگمانی وجود دارد که شاید او هم مانند بسیاری از صاحبمنصبان ایرانی دیگر، ترجیح داده است که رأساً وارد عملیاتی نشود که باعث شود نام او در لیست سیاه حزب توده قرار بگیرد. این واهمه و ترس، که کسانی که از حمایت همسایه قدرتمند شمالی برخوردارند، برطبق قانون جاذبه‌ی سیاسی، بالاخره ممکن است قدرت را بدست گیرند، غالباً از کارائی دستوراتی که برای قلع و قمع عناصر مخرب کمونیست صادر شده کاسته و

کار را مشکل کرده است.

۲- عامل دیگری که به استمرار حس نگرانی کمک می کند اینست که خطرناک ترین رهبران ملی گرا هم هنوز آزادند. مصدق، فاطمی، شایگان، حسینی و دیگران ممکن است هم اکنون با رهبران حزب توده مشغول توطئه باشند. حقیقت این است که فاطمی با اینکه شایعه مرگ او در روز ۱۹ اوت به گوش رسیده بود هنوز زنده است، و زنده بودن او مخصوصاً باعث نگرانی است. زیرا او جزء زیرک ترین و خطرناک ترین کسانی است که گرد مصدق بودند. اعتقاد ما این است که فاطمی اگر برای انتقام کشی هم شده در ایجاد کردن يك اتحاد بین ملیون و حزب توده برای مقابله با غرب، تردیدی بخود راه نخواهد داد.

۳- باتمانقلیچ از سرلشگر مك كلور رئیس ستاد ما دیروز دعوت بعمل آورد که به دیدار وی برود. وی باتمانقلیچ را مانند دیگر امرای ارتشی در مورد (وفاداری) ارتش نگران یافت. بطور کلی از دیروز تا حالا عموماً هیچگونه تغییری در ستاد ارتشتاران به جز خلع سرتیپ ریاحی که رئیس ستاد پیشین بود صورت نپذیرفته است. ریاحی و سرتیپ مهنا کفیل قبلی وزارت جنگ، هر دو در اتاقی مجاور اتاق باتمانقلیچ تحت نظر هستند. سرلشگر باتمانقلیچ امیدوار است که شاه هرچه زودتر به کشور بازگردد تا وجود وی شاید باعث تقویت روحیه وفاداری افسران ارتش گردد. همچنین رئیس ستاد ارتش (باتمانقلیچ) چندان اطمینانی به سرتیپ دفتری رئیس حکومت نظامی تهران و یا سرتیپ امینی رئیس ژاندارمری ندارد. دفتری را يك فرصت طلب تلقی می کند که ممکن است حاضر نباشد که تصمیمات قاطع بگیرد تا برای روز مبادا پلهای پشت سرش خراب نشود. آن دگر (یعنی سرتیپ امینی) از حیث وفاداری به شاه مشکوک به نظر می رسد. گفته می شود که او و برادرش که قبلاً کفیل وزارت دربار بود، مدت هاست که در خفا با سران قشقائی هم بر ضدشاه و هم مصدق توطئه می کرده اند که هر دو را (سر بزنگاه) از میان برداشته و رژیم خودشان را به مسند بنشانند. دیروز مادر این رئیس عشایر قشقائی به سفارت اطلاع داده بود که حضرات به فیروزآباد (شهری نزدیک شیراز که پایتخت عشایر قشقائی محسوب می شود) رفته اند. امینی امروز با رئیس میسیون آمریکائی ژاندارمری تماس گرفته و گفته بود احتمالاً مجبور خواهد شد که برای حل و فصل اشکالاتی که در فیروزآباد رخ داده به آنجا سفر کند. آیا این سرتیپ امینی که یکی از لایق ترین افسران پیاده ارتش ایران محسوب می شود در این خیال بوده که به فیروزآباد رفته و به کمک عشایر قشقائی شورش بر ضد دولت جدید

(زاهدی) را تدارك ببیند؟

دیروز سرتیپ امینی ضمن مذاکرات در ستاد ارتش خیلی انتقادآمیز برخورد کرده و وضع را مغشوش توصیف کرده بود.

۴- دیروز اوضاع لااقل در سطح و در ظاهر آرام تر شد. - ترس اینکه توده ایها به حمله متقابل ناگهانی دست یازند بی پایه گردید. اگر حزب توده واقعاً در خیال پیاده کردن چنین نقشه ای بود بهر حال با اقدامات احتیاطی پلیس برای جلوگیری از تجمع مردم جلوی آنها گرفته شد. امروز شایعاتی از این گونه در افواه بود. قوای انتظامی در مناطق شلوغ شهر شدیداً به چشم می خوردند. اعلام حبس ریاحی و دستگیری مصدق و شایگان در طی ساعات دیروز خیلی باعث خاطر جمعی و اعتماد به دولت جدید شد. تغییراتی نیز دیروز و دیشب در پرسنل نظامی داده شد. اعلام شد که ریاحی و کیانی هر دو از محل ستاد به زندان فرستاده شده اند. سرتیپ امینی از مقام ریاست ژاندارمری خلع و بجای او سرتیپ گلپیرا را که مورد اطمینان است گذارده شد. در نظر است که تغییرات و دستگیری های دیگری در پرسنل ارتشی به زودی اعمال شود. اوضاع در مورد قشقائی ها هنوز رضایت بخش نیست. گزارشی حاکی است که ژاندارمری فیروزآباد توسط عشایر قشقائی خلع سلاح می شود، گزارشات دیگر از شهرستانها هم امروز رضایت بخش بوده است. در شهرهای بزرگ ظاهراً مردم خودجوشانه تظاهرات موافق کرده و اظهار خوشحالی می کنند و وضع در روستاها هم به همان منوال است که در تهران با برانداختن حکومت مصدق مشاهده می شد.

۵- ظاهراً زاهدی بطور رضایت بخشی مشغول کار است. وی سرشار از اطمینان به خود است و در راه انداختن دوباره نظم دولتی پیشرفت شایانی دارد. فقط کارش با هجوم خیرمقدم گویان و از جمله ارتشی های بازنشسته که به طمع کسب شغل جدید دائم می آیند و خوش آمد می گویند قدری کند می شود. نزدیک ظهر اعلام کرد که دیگر کسی را برای خوش آمدگویی نمی پذیرد و باید قوای خود را برای تشکیل کابینه جدید و انتصاب پست های پرنشده تمرکز دهد.

۶- دیروز شایعات متعددی در مورد بازگشت شاه بر سر زبانها بود. در بین دولتی ها در مورد بهترین وقت بازگشت شاه اختلاف عقیده موجود است. ظاهراً زاهدی می خواهد پیش از بازگشت شاه مطمئن شود که بر اوضاع چیره است و جلوی هرگونه بلوا را می تواند بگیرد. امیدوار است که تهران را تا روز ۲۳ اوت (اول شهریور) برای ورود شاه آماده کند.

تقریباً همه خودروها و ماشین‌ها در تهران به عکس‌های شاه مزین شده‌اند و چراغهای خود را به عنوان ابراز حمایت از شاه روشن نگاه می‌دارند. در تمام روز جشن و چراغانی سازمان نیافته و متعددی در تمام شهر در جریان بوده است.

۷- پیشنهاد می‌شود که بغداد از متن این تلگراف استفاده کرده به شاه حالی کند که زاهدی بر دستگاه حکومت چیره است. بخش‌های دیگر این تلگراف به اطلاع شاه نرسد.

امضاء - هندرسون

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

باب سوم

حزب توده ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد
روند از هم‌پاشی آن در ایران

www.iran-archive.com

حزب توده ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد

سرنوشت غم‌انگیز توده‌ای‌ها به اینجا ختم نشد که در ۲۸ مرداد، همچون غولی مهار شده، خون دل خوردند و ناظر منفعل فاجعه ملی باقی ماندند. پس از کودتا، رهبری حزب به جای اتخاذ تاکتیک‌های دفاعی متناسب با شرایط جدید، ناشی از روی کار آمدن رژیم نظامی کودتا، که تمام نیروی خود را برای نابودی حزب توده ایران به کار انداخته بود، دست به یک رشته عملیات و اقدامات شتابزده، تعرضی و ماجراجویانه زد. نتیجه سیاست نسنجیده تهاجمی موجب گردید، که سپاه عظیم و رزم‌دیده توده‌ای‌ها، در فاصله کمتر از دو سال، از هم بیاشد و به نابودی بکشد.

البته ضربه ناگهانی کودتا، چشم و گوش بسیاری از کادرها و فعالان توده‌ای را باز کرد و زبان انتقاد آن‌ها را گشود. رهبری حزب از صولت و «تقدس» قبلی افتاد. سیل سؤال‌ها و نامه‌های انتقادی و اعتراضی که به سوی رهبری سرازیر شد، گواه این امر است. نامه احمد انشائیان از اعضای کمیته ابالتی فارس که جمله‌ای از آن (بدون بردن نام) در جزوه کذائی «۲۸ مرداد» به عنوان نمونه‌ای از روحیه «خرده‌بورژوازی» ذکر شده است، احساسات عمومی کادرها را منعکس می‌سازد. او می‌نویسد: «من پیش‌تر، مانند یک معتقد مذهبی به رهبران حزبی می‌نگریستم. اکنون دیگر رهبری حزب ما با آن قدوسیّت در نظر م مجسم نیست!»

به راستی که روحیه‌ی پیکارجویانه و شور و شوق مبارزاتی توده‌ای‌ها در این دوره ستایش‌انگیز است. با وجود یأس و ناخشنودی فراوانی که به سرخوردگی و یأس و کناره‌جویی بسیاری از آن‌ها انجامید، پیکره اصلی حزب و شالوده کادرهای آن، علی‌رغم پیگرد شدید پلیس و خطر زندان و تبعید، همچنان با صمیمیت و از خودگذشتگی، به کار و فعالیت حزبی و انجام مأموریت‌های سخت و خطرناک ادامه دادند.

افسوس که حزب توده ایران فاقد یک رهبری خردمند و آزموده و دوراندیش بود، تا بتواند علی‌رغم شکست جنبش در ۲۸ مرداد، به عقب‌نشینی منظم دست زده؛ اتحاد با نیروهای جبهه ملی را که زمینه‌ی آن کاملاً فراهم شده بود پی‌ریزی نماید؛ تلفات را به حداقل برساند و نیروهای حزبی را برای شرایط مبارزاتی مناسب‌تر، در امان نگه بدارد.

مشی و تاکتیک مبارزاتی هیأت اجرائیه درست در جهت مخالف این سیاست بود. رهبری حزب موقعی دست به سیاست تهاجم زد که توازن نیروها به طور فزاینده‌ای به نفع رژیم کودتا در چرخش بود. هیأت اجرائیه پنج نفری، برای جبران آنچه در ۲۸ مرداد، با بی‌کفایتی از دست داده بود، با دستپاچگی و سهل‌انگاری به عکس العمل پرداخت و توده حزبی را به اقدامات تحریک‌آمیز و یک جنگ نابرابر با حکومت کودتا کشاند. تنها پس از تلفات سنگین و از دست دادن نیروهای بسیار، وقتی که دیگر دیر شده بود، به این عملیات بیهوده و ماجراجویانه پایان داده شد.

از بد حادثه، درست در دوره‌ای که یگانگی رهبری حزب برای گذار از دشواری‌ها، بیش از همیشه ضرورت داشت، اختلافات سنتی افراد رهبری بر سر مسائل شخصی و کسب قدرت به نهایت رسید. و مانند خوره‌ای از درون به جان حزب افتاد و آن را فلج ساخت. اختلافات رهبری قبل از کودتا نیز پیامد مخرب داشت، اما پس از شکست حزب در ۲۸ مرداد، شدت بی‌سابقه‌ای گرفت. و به کادرها و فعالان حزب نیز سرایت نمود و با مبارزه درون‌حزبی و موج اعتراضی کادرها علیه رهبری پیوند خورد.

با اطمینان می‌توان گفت که اقدامات ماجراجویانه متعدد رهبری حزب و درگیری‌های درونی و جنگ قدرت، دو عامل اصلی شکست و تلاشی سازمان عظیم حزب توده ایران در فاصله ۱۳۳۲-۱۳۳۴ بود که به اسارت و تبعید و دربه‌دوری هزاران انسان شریف توده‌ای و کشتار بیهوده دهها نفر از بهترین آن‌ها منجر گردید. «قهرمان داستان» ما علی‌رغم تظاهر و تقدس‌نمایی‌ها، که در «خاطرات» کذائی همه گناهان را به گردن دیگران

انداخته، در تمام این پلشتی‌ها دست داشت و در پیشبرد عملیات ماجراجویانه و بلانکیستی سرآمد دیگران بود.

به جاست که در پرتو نقد به «خاطرات کیانوری» و بررسی صحت و سقم ادعاهای او، نگاهی به برخی رویدادهای مهم این دوره از زندگی حزب توده ایران بیفکنیم.

سرآغاز عملیات ماجراجویانه و «بلانکیستی»

چنانکه در بخش‌های قبلی شرح دادیم، هیأت اجرائیه‌ی حزب توده ایران، سراسر روز ۲۸ مرداد را در ندانم‌کاری و بی‌تفاوتی مطلق گذراند. بیاد بیاوریم که آن روز، کیانوری به این بهانه که هیچ اقدامی نباید بدون موافقت دکتر مصدق انجام گیرد، ساعت‌های سرنوشت‌سازی را به هدر داد. او هر بار به اطاقی می‌رفت و پس از مدتی به جمع هیأت اجرائیه می‌پیوست و مطالبی از زبان دکتر مصدق عنوان می‌نمود. تنها حاصل آن این بود که چهار عضو نالایق و بی‌کفایت دیگر رهبری دست روی دست بگذارند و شبکه حزبی را نیز فلج سازند! در بررسی‌های قبلی، در باره کم‌وکیف این تلفن‌ها صحبت کرده و تناقضات و ناستواری ادعاهای کیانوری را نشان داده‌ام.

شایان توجه برای بحث فعلی، روایتی است که او از آخرین تلفن مورد ادعای خود به دکتر مصدق نقل می‌کند، که در این‌جا تکرار آن را بخاطر ادامه بحث، لازم می‌دانم. کیانوری می‌گوید: «حدود ساعت ۲ بعدازظهر به ما خبر رسید که واحدهای منظم ارتش به هواداری از کودتاچیان در گوشه‌های شهر وارد عمل شده‌اند. ما که هر لحظه منتظر بودیم که افسران وابسته به جبهه ملی وارد عمل شوند باز با مصدق تماس گرفتیم. این بار او به من گفت: آقا! همه به من خیانت کردند. شما اگر کاری از دستتان برمی‌آید، بکنید. شما به وظیفه ملی خود هر طور که صلاح می‌دانید عمل کنید»^۱.

در بحث‌های قبلی نشان داده‌ام که اظهارات کیانوری از زبان دکتر مصدق ساختگی است. زیرا دکتر مصدق نه فقط در حدود ساعت ۲ بعدازظهر، بلکه حتی تا ساعت سه تا سه‌ونیم بعدازظهر هم هنوز چشم امید خود را به اقدامات سرتیپ دفتری خائن شماره یک و سرتیپ ریاحی و سایر دست‌اندرکاران دوخته بود. لذا محال است که او حدود ساعت ۲ بعدازظهر به کیانوری و یا هر کس دیگری بگوید: «آقا! همه به من خیانت کردند!»

وانگهی، دکتر مصدق که مخالف جنگ و برادرکشی بود و به همین علت، دستور قطع

تیراندازی داد، چطور امکان داشت به رهبری حزب توده بگوید: «هرطور که صلاح می‌دانید عمل بکنید!» آیا این دعوت به جنگ داخلی، آن هم به ابتکار و رهبری حزب توده نبود؟ دکتر مصدق که به خاطر کارشکنی‌ها و تحریکات سه ساله رهبری حزب توده علیه جنبش و حکومت ملی، - اعتمادی به آن نداشت و به حزب، به دیده «توده‌ای نفتی - روسی» می‌نگریست، چگونه ممکن بود چنین برگ سفیدی به او بدهد؟ در فصل...، شهادت سرگرد همایونی را از نظر خوانندگان خواهیم گذرانند که شدت بی‌اعتمادی دکتر مصدق به رهبری حزب توده ایران را در آن روزها نشان می‌دهد.

با این وصف، پس چرا کیانوری در آن لحظه (بین ساعت دو، دوونیم بعدازظهر)، دروغ به این بزرگی را تحویل هیأت اجرائیه می‌دهد؟ گزارش اکبر شاندرمنی از ماجرا، می‌تواند تا حدی روشنگر باشد. شاندرمنی در توصیف حوادث بعدازظهر ۲۸ مرداد، چنین قید می‌کند: «در این اوقات تیراندازی شدت پیدا کرد. اطلاع رسید که مقداری اسلحه و یک تانک (یا زره‌پوش) در اختیار گارد شاهنشاهی و اوپاش گذارده شده و عده‌ای از آن‌ها را مأمور تصرف مرکز رادیو کرده‌اند.

به نظر من راز مطالب دروغی که کیانوری از زبان دکتر مصدق تحویل هیأت اجرائیه می‌دهد در این خبر نهفته است. زیرا کیانوری، با دریافت خبر ورود تانک و گارد شاهنشاهی به کارزار، تازه متوجه وخامت اوضاع می‌شود! با تأمل در رفتار و کردار هیأت اجرائیه در روز ۲۸ مرداد، می‌توان دریافت که اعضای هیأت اجرائیه و کیانوری پیشتر از سایرین، آشوبگری‌های صبح را تا مدتی، جدی نمی‌گیرند، و بر این تصورند که به وسیله نیروهای انتظامی مهار شدنی است. لذا کیانوری در عالم خود، اخطار به حکومت و درخواست دخالت نیروهای انتظامی برای پراکندن آن‌ها را کافی می‌پندارد. به همین جهت، در طول روز نیز، هرگاه فشار از پایین زیاد می‌شد و اعضای حزب کسب تکلیف می‌کردند، کیانوری با سرهم‌بندی یک مکالمه تلفنی تروتازه با دکتر مصدق، از طرفی اعضای هیأت اجرائیه را در خواب خرگوشی نگه می‌داشت و از سوی دیگر، توده‌ای‌های سرگردان در خیابان‌ها را در انتظار دریافت «دستور از بالا»! دستوری که تا پایان تراژدی نرسید.

اما وقتی، حدود ساعت دو، دوونیم بعدازظهر اخبار نگران‌کننده و هشدار دهنده‌ای که در بالا به آن اشاره گردید دریافت می‌شود، کیانوری که تیزهوش‌تر از بقیه بود، ناگهان به خطر پی می‌برد و هیولای کودتا را به عیان می‌بیند. و چون احتمالاً خود را از آغاز مسئول عاطل

نگه داشتن شبکه حزبی می دانسته، به فکر جبران مافات و اقدام عاجل می افتد. و مشکل «کسب اجازه از مصدق» را که تمام روز بهانه قرار داده بود، با تلفن سوم «حل» می کند! او این بار، از اطلاق خلوت دست خالی بر نمی گردد. با «کسب اجازه» از دکتر مصدق از زبان او می گوید: «هرطور صلاح می دانید عمل کنید»!

کیانوری در خاطراتش به این کفایت می کند که بگوید پس از تلفن سوم: «اشگ ریختم»! می گوید: «... در این موقع دیگر ما امکان مقابله با کودتا را نداشتیم... فرستادن افراد محدودی که به آن‌ها دسترسی داشتیم به خیابان‌ها چیزی جز فرستادن آن‌ها به قتلگاه نبود. لذا تصمیم گرفتیم که افراد حزبی را از زیر ضربه خارج کنیم».^۲ اما در حقیقت بنا به گزارش اکبر شاندرمنی ماجرا غیر از این است. او شرح می دهد که پس از سومین تلفن کیانوری به دکتر مصدق و نقل پیامی از جانب او، «رفیق کیانوری پیشنهاد کرد که الان افراد حزبی و مردم در خیابان‌ها اجتماع کرده و منتظر دستور هستند. خوب است اسلحه‌های موجود حزب را میان افراد تقسیم نمائیم تا گارد شاهنشاهی و اراذل و اوباش را محاصره و آنان را سرکوب نمایند»!^۳ از مندرجات گزارش چنین برمی آید که این گفتگو حوالی ساعت سه، سه و نیم صورت گرفته است. زیرا می نویسد: «در همین ساعت بود که رادیو تهران به تصرف توطئه گران درآمد. تصرف رادیو در ساعت سه یا سه و نیم بعد از ظهر صورت گرفت».

شاندرمنی می افزاید: «پیشنهاد کیانوری از سوی چهار رفیق دیگر رد شد و حمل بر ماجراجویی گردید... یکی دو ساعت هم پس از آن زدوخورد جلوی خانه دکتر مصدق ادامه داشت. شکست مصدق نزدیک بود که هیات اجرائیه دستور داد افراد و کادرها خود را حفظ نمایند، زیرا ما شکست خورده‌ایم! لیکن یکی دو ساعت بعد مجدداً تصمیم بر مقاومت گرفت که از آن پس تصمیمات ضد و نقیض هیات اجرائیه شروع شد». (همان‌جا).

باید اذعان نمود که شم سلیم (Commun sense) به داد اکثریت هیأت اجرائیه می رسد. زیرا با تمام بی کفایتی و ضعف خود، توانستند از توسل به یک اقدام ماجراجویانه‌ی پیشنهادی کیانوری در آن ساعات جلوگیری کنند. در بحث‌های مربوط به رویدادهای روز ۲۸ مرداد نشان دادیم که در آن لحظات، کودتاجیان به تانک و زره‌پوش مجهز بودند و اوباش و جمعیت طرفدار شاه و دشمنان نهضت ملی اطراف خانه مصدق را پر کرده و نفس کش می طلبیدند. می دانیم که تقریباً از همان حدود حمله به آخرین دژ آزادی آماده شده و از چهار بعد از ظهر جنگ تمام‌عیار با توپ و تانک آغاز شده بود. حال آنکه امکانات تسلیحاتی

حزب، از حد چند تفنگ و هفت تیر تجاوز نمی کرد. حتی برای رساندن به موقع همین اندک سلاح به افراد حزبی، سازماندهی قبلی صورت نگرفته بود. اظهارات خسرو روزبه که در زیر ملاحظه خواهد شد، وضع را نشان می دهد. بنابراین، پیشنهاد کیانوری در آن موقع، جز يك اقدام انتحاری و به کشتن دادن افراد حزبی، حاصلی نداشت.

با وجود موضع فوق الذکر اکثریت هیأت اجرائیه، چنین به نظر می رسد که سردرگمی، بی ثباتی و ندانم کاری آن ها منجر به تصمیمات ضد و نقیض دیگری می شود که شاندرمنی به آن اشاره می کند، ولی متأسفانه شرح نمی دهد. در گزارش او می خوانیم: «هیأت اجرائیه هر آن، در پی هر خبری (درست یا نادرست) تصمیم تازه ای می گرفت که تصمیم قبلی را نقض می کرد. در نتیجه افراد حزب در خیابان ها دچار هرج و مرج می گردیدند» (همان جا).^۴

آنچه را که شاندرمنی بازگو ننموده، خسرو روزبه در بازپرسی خود تا حدی شرح داده است: «در عصر روز ۲۸ مرداد حزب توده ایران تصمیم گرفت افراد خود را به اطراف خانه دکتر مصدق بفرستد تا مانع سقوط او شود. دکتر کیانوری از طرف هیأت اجرائیه حزب به محل کمیته ایالتی تهران آمد و این دستور را به قریشی مسئول کمیته ایالتی تهران ابلاغ کرد. منزل قریشی آن روزها در خیابان رشت بود و قرار شد بلافاصله قریشی به محلات دستور بدهد که افراد را بسیج نمایند. ضمناً مقداری اسلحه و مهمات که حزب توده ایران در اختیار داشت به آن ها تحویل و این مقدار اسلحه و مهمات از چند تفنگ و ده دوازده اسلحه کمری و مقداری نارنجک و ۱۵۰ بازوکا تشکیل می شد. این سلاح ها در اختیار کمیته ایالتی تهران بود. قرار بود افسران سازمان نظامی نیز برای هدایت و رهبری افراد سویل حزبی کمک نمایند، که این دستور هم جداگانه به سرهنگ مبشری ابلاغ گردیده بود. ولی پیش از آنکه افراد وارد خیابان شوند و اسلحه ناچیز موجود بین آنها تقسیم گردد، خانه دکتر مصدق اشغال شده و خود او فرار کرد».^۵

بدبختانه، کار به اینجا پایان نیافت. در واقع، از همان عصر روز ۲۸ مرداد، جنون ماجراجویی، گریبان رهبری را محکم چسبید و تا حزب را از نفس نینداخت، آرام نگرفت. همین روحیهی ماجراجویی در روزهای ۲۹ و ۳۰ مرداد ماه، در طرح اقدامات آشفته و عبثی برای روز ۳۰ مرداد، به خیال برپائی يك «سی تیر» دیگر مشاهده می گردد. رهبری حزب، آنچه را که در ۲۸ مرداد مفت از دست داد، می خواست با حادثه آفرینی ها و ماجراجویی ها جبران کند. ولی نتیجه چنین سیاست نابخردانه آن شد که همه چیز بر باد رفت و حزب توده

ایران از هم پاشید. این سیاست، با تشکیل «ستاد عملیاتی» از سوی رهبری حزب، برای سازمان دهی يك رشته عملیات تخریبی، پارتیزانی و مسلحانه، تا ماه‌ها بعد از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، ادامه یافت. کیانوری، «مغز متفکر» و گرداننده این «ستاد» است. اما سایر اعضای هیأت اجرائیه نیز بخاطر حساب گریهای رقت‌انگیزشان، که بعداً به آن اشاره خواهد شد، با این عملیات همراه و شریک بودند.

«ستاد عملیاتی»، در واقع کمیسیونی بود مرکب از چند عضو هیأت اجرائیه و چند نفر از هیأت دبیران سازمان افسری. در باره ترکیب این کمیسیون روایت‌های مختلف وجود دارد.

کیانوری در خاطراتش، اضافه بر شخص خود، اسامی جودت، بهرامی، علوی و سرهنگ مبشری و سرگرد وکیلی را ذکر می‌کند. اما خسرو روزبه در بازپرسی‌های خود، افزون بر کیانوری، جودت، علوی، سرهنگ مبشری، خسرو روزبه و دو تن از اعضای کمیته ایالتی تهران: امان‌الله قریشی و گالوست زاخاریان نام می‌برد.^۶ سرهنگ مبشری در بازپرسی خود، اعضای «ستاد» را کیانوری، جودت، علوی و خسرو روزبه و مبشری معرفی می‌نماید.^۷ خسرو روزبه در جای دیگری از بازپرسی‌ها موکداً می‌گوید: «از روز تشکیل ستاد»، جزو آن بوده است. با توجه به اینکه آن روزها، کمیته‌ای هم بنام «هیأت تشکیلاتی» مرکب از نورالدین کیانوری، حسین جودت و علی علوی به وجود آمده بود که تمام امور و ارگان‌های تشکیلاتی را رهبری می‌نمود، می‌توان هسته اصلی و مرکزی این ستاد را مرکب از سه عضو فوق‌الذکر هیأت اجرائیه به علاوه خسرو روزبه و سرهنگ مبشری از سازمان نظامی دانست. احتمالاً سرگرد وکیلی یا امان‌الله قریشی و زاخاریان نیز به مناسبت‌هایی، به جلسات آن‌ها دعوت می‌شده‌اند. اظهارنظرهای متفاوت در باره ترکیب «ستاد»، شاید ناشی از این امر باشد. ویژگی «ستاد» در آن بود که کیانوری، در این جا برخلاف هیأت اجرائیه، دیگر در «اقلیت» نبود و نظریاتش، به خاطر حمایت اعضای سازمان افسری، به دلخواه او پیش می‌رفت.

مهم‌ترین مسائلی که در این «ستاد» مطرح گردید و برخی نیز تحقق یافت عبارتند از: ایجاد حریق و تخریب هواپیما در پادگان قلعه مرغی، مطالعه برای جنگ‌های پارتیزانی در مازندران و گیلان، دادن تعلیمات نظامی به اعضای حزب و تشکیل گروه‌های ضربت، نارنجک‌سازی، تهیه و سرقت اسلحه و ملاقات با سران قشقایی. در برخورد اول چنین

می‌نماید که رهبری حزب واقعاً مقدمات يك جنگ پارتیزانی و قیام مسلحانه را تدارك می‌دید و قصد سرنگونی قهرآمیز رژیم کودتا را داشت. ساختن بیش از دوازده هزار نارنجك در عرض چند ماه، آموزش نظامی حزبی‌ها، سرقت اسلحه از ارتش، گفتگو با سران قشقائی برای حمله به پادگان‌ها در جنوب، به حساب هماهنگی با عملیات پارتیزانی در شمال و برخی عملیات تخریبی، فقط در چنین چشم‌اندازی قابل توجیه است. اما تعمق در رویدادها و عملکرد هیأت اجرائیه‌ی حزب توده در ماه‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، نشان می‌دهد که رهبری حزب بیشتر در پی عملیات نمایشی و پرسروصدا بود تا يك اقدام واقعاً اساسی و بنیادی. برای پی بردن به کنه سیاست و رفتار رهبری حزب در این دوره، توجه به چند نکته ضرورت دارد:

۱- تدبیرها و طرح‌ها و اقدامات رهبری از يك سو عکس‌العمل روانی در برابر شکست فضاحت‌بار در ۲۸ مرداد و غافلگیر شدنش بود. در آن روز سرنوشت‌ساز، سازمان قدرتمند و پر هیبت حزب توده ایران، بدون مبارزه و مقاومت و اظهار وجود، شکست خورد و به محاصره دشمن افتاد. لذا رهبری حزب با دستیاچگی و خام‌اندیشی و بدون تعمق و تدارك لازم، به يك رشته عملیات دست زد، تا خودی بنماید. و در این توهم بود که کودتاچیان را می‌توان به همان سادگی که به پیروزی رسیدند، از اریکه قدرت پایین کشید.

۲- ذهنیت اعضای هیأت اجرائیه و به‌ویژه کیانوری چنین بود که رژیم نظامی برآمده از کودتا، نظیر همان حکومت چند روزه متزلزل و بی‌پشت‌وپناه احمد قوام است. لذا کافی است که «پیشاهنگ» ابتکار عملیات را بدست بگیرد و با اقدام به برخی عملیات نمایشی و تهییج‌آمیز، مردم را، که تصور می‌شد آماده به قیام‌اند، به هیجان آورد و به خیابان‌ها کشاند و سی تیر دیگری آفرید و رژیم کودتا را ساقط نمود. حال آنکه ۲۸ مرداد، سی تیر نبود. از جمله بدان سبب که اتحاد و یگانگی نیروهای اصلی جبهه ملی از بین رفته و جای خود را به دشمنی داده بود و بخشی از اصناف و بازاریان با همه دلبستگی به رهبر جنبش ملی، از بن‌بست معضل نفت سرخورده و دیگر آن شور و از خودگذشتگی پیشین را نداشتند. اما رهبری حزب هم‌چنان بر مرکب تخیلات و آرزوها پیش می‌تاخت و در این گمان بود که مردم همچون بشکه باروت، آماده انفجاراند. کافی است کسی دل و جرئت روشن کردن کبریت را به خود بدهد. کیانوری که به ماجراجویی و صحنه‌سازی‌های تخیلی شهره بود، طراح و گرداننده اصلی این گونه عملیات و میدان‌دار معرکه شد.

۳- کیانوری در این میان نقشه دیگری در سر داشت، که به جنگ قدرت در رهبری، مربوط می‌شد. داستان يك تیر و دو نشان بود. او با اتخاذ موضع انتقادی و «انقلابی نمائی» که بی‌درنگ از همان عصر روز ۲۸ مرداد پیشه کرد، با زیرکی قیافه انقلابی به خود گرفت. و به مصداق «کی بود کی بود، من نبودم»، حساب خود را از رهبری جدا ساخت. با گرم نگاه داشتن بازار این گونه عملیات، از سوئی رقبای محافظه کار خود در هیأت اجرائیه را تضعیف نمود و به موضع دفاعی راند و از سوی دیگر، در میان کادرها محبوبیت بدست آورد. لازم به تأکید است که چپ‌نمائی و انقلابی‌گری که از ویژگی‌های سرشتی کیانوری بود، از برگ‌های برنده او در زندگی حزبی‌اش به شمار می‌رود. در آن روزها، کادرهای حزب، به ویژه رهبری سازمان پراعتبار نظامی، از ندانم‌کاری‌ها و بی‌عرضگی هیأت اجرائیه در ۲۸ مرداد و قبل از آن، به شدت خشمگین بودند. و پیوسته رهبری حزب را تحت فشار قرار می‌دادند که به اقدامات جدی دست بزند. خود سازمان نظامی در ارائه برخی طرح‌ها و پیشنهادات ضربتی پیشقدم بود و از رهبری تأیید و دستور اجرای آن‌ها را می‌خواست. کیانوری که در هیأت اجرائیه در اقلیت بود و با اکثریت محافظه کار آن بر سر قدرت، جنگ و جدال داشت، اوضاع را سخت بر وفق مراد یافت و برای جلب علاقه کادرهای حزب و رهبری سازمان نظامی و در تنگنا قرار دادن رقبای خود در رهبری، حادثه‌جویی‌ها و ماجراجوئی‌ها را دامن می‌زد و مرتب طرح و پیشنهاد می‌آورد.

۴- اکثریت اعضای هیأت اجرائیه فقط دنباله‌رو ساده و «معصوم» این سیاست نبودند. این‌ها رندانه، هوای حساب و کتاب مسکینانه خود را داشتند. رهبری حزب در مجموع آماج حملات و انتقادات شدید و گسترده کادرها و اعضای حزب بود و در مظان اتهام خیانت به منافع ملی قرار داشت. هم و غم اصلی آن‌ها حفظ کرسی و از سر گذراندن طوفان بود. از این رو، اکثریت هیأت اجرائیه برای آرام کردن معترضین و کاستن از تنش درون حزبی؛ و دادن این احساس و سرگرم کردن کادرها و توده حزبی که گویا در کار تدارک عملیات مهمی برای سرنگون کردن حکومت کودتا و جبران مافات هستند؛ تن به پیشنهادهای و طرح‌های ماجراجویانه می‌داد و به استقبال آنها می‌رفت.

مندرجات نامه مشترك اعضای هیأت اجرائیه به کمیته مرکزی مقیم مسکو (اواخر سال ۱۳۳۲)، که اساساً برای توجیه خود نوشته‌اند، گواه این حسابگری‌های زبوانه است: «ما قبول داریم که در تأیید این قضاوت‌های نادرست و طرح‌های بلانکیستی کیانوری، مقصر و

قابل انتقاد می‌باشیم. اما مطلب این است که این اشتباهات تحت تأثیر جنجال و هیاهویی که هیأت اجرائیه را به خیانت در ۲۸ مرداد محکوم می‌ساخت، رخ داد.^۸ در جای دیگر از همان نامه می‌نویسند: «پس از ۲۸ مرداد، تحت تأثیر قضاوت‌های ذهنی و ارزیابی نادرست کیانوری از تناسب نیروها و امکانات عینی، یک رشته تصمیمات گرفتیم که جنبه بلانکیستی آن آشکار است». مصیبت حزب توده ایران در این بود که رهبری آن اساساً قادر به تدوین یک مشی سیاسی مدبرانه برای مقابله با اوضاع و احوال جدید نبود. و الا می‌توانستند در برابر «قضاوت‌های ذهنی و ارزیابی‌های نادرست کیانوری»، به داوری عینی و سنجش درست نیروها و اوضاع و احوال کشور پرداخته و چون اکثریت مطلق داشتند، کارها را قاطعانه پیش ببرند. اگر کیانوری می‌توانست با «جنجال و هیاهو» و زبان آوری و سفسطه کاری، که الحق در این کارها مقام استادی داشت، سیاست ماجراجویانه‌ای را پیش ببرد، بخاطر ضعف و درماندگی و به ویژه، حساسگری‌های مسکینانه سایرین بود. راز حمایت عملی آن‌ها از این طرح‌ها در همین جاست. نامه مشترک اکثریت هیأت اجرائیه به خط و انشاء دکتر حسین جودت است. چنانکه در توضیحات بعدی اشاره خواهد شد، دستور اجرای بعضی از طرح‌ها را خود او به ارگان‌های مربوطه ابلاغ می‌نمود و همو بود که به اتفاق کیانوری تا آخر بر ادامه بعضی عملیات بیهوده و زیان‌بخش پافشاری می‌کرده است.

متأسفانه، دود همه این بی‌کفایتی‌های رهبری به چشم کادرها و اعضای حزب می‌رفت. درست است که طرح‌های «ستاد» پس از چند ماه کارهای تدارکاتی، به حال خود رها شد. اما نتیجه‌ای جز تحریک دشمن و هشیاری او و آسان کردن کار او در به دام انداختن دسته دسته توده‌ای‌ها نداشت. حاصل این اقدامات بیهوده و دل‌خوش‌کنک، مرگ و میر عده‌ای از رفقا، بر باد دادن پول هنگفت، دستگیری صدها کادر و مبارز توده‌ای، بی‌خانمانی‌ها، افت شدید روحیه افراد و گسترش کناره‌گیری‌ها بود. جنگ قدرت و تنگ‌نظری‌ها، سازمان حزبی را به کلی فلج ساخت و سرانجام به تلاشی حزب توده ایران انجامید.

۵- رهبری حزب، علی‌رغم شعار «کودتا را به جنگ ضد کودتا مبدل خواهیم ساخت»، در عمل کاری در جهت فراهم آوردن تدارکات لازم انجام نداد و تقریباً دست‌خالی بود. به شهادت خسرو روزبه، که قبلاً نقل کردیم، امکانات تسلیحاتی حزب در ۲۸ مرداد از چند قبضه تفنگ و تعدادی هفت تیر تجاوز نمی‌کرد.

از سوی دیگر، حزب توده ایران تنها بود. زیرا به خاطر سه سال برخورد خصومت آمیز با حکومت ملی دکتر مصدق و سابقه حمایت از آزمندی‌های دولت شوروی در مسأله امتیاز نفت شمال و ماجرای فرقه دموکرات آذربایجان و به طور کلی به خاطر جبهه‌گیری به سود شوروی و وابستگی ایدئولوژیک، مورد بدگمانی ملیون و مردم عادی بود. با وجود این که فرد فرد توده‌ای‌ها و کادرها و بسیاری از رهبران آن، انسان‌های میهن‌دوست و پاک و بی‌آلایش بودند، متأسفانه حزب توده ایران در افکار عمومی، بنا به ملاحظات بالا، به مثابه یک جریان سیاسی ملی (ملی به این معنا که منافع ملت ایران را همواره در مد نظر داشته باشد و منافع و مصالح هیچ ملت و دولت دیگری را مقدم بر آن نشمارد)، مشهور نبود. لذا محال بود که نیروهای ملی و مردم ایران، از مبارزه مسلحانه به رهبری حزب توده ایران، گرچه علیه رژیم کودتا باشد، به طور مؤثری حمایت کنند و به آن بپیوندند.

بدین ملاحظات است که اقدامات و عملیاتی که به دست رهبری حزب و «ستاد عملیات علیه رژیم کودتا»، صورت گرفت، بیشتر نمایشی، بی‌ثمر و نافرجام بود. و هر یک نیز پس از مدتی سرگرمی، به حال خود رها شد. و چون از قبل، تدارکی برای مقابله با رژیم کودتا صورت نگرفته بود، پس از ۲۸ مرداد، همه چیز با دستپاچگی و در شرایط نابرابر و توأم با ریسک فراوان بود. و هر بار حزب، به ازاء آن بهای سنگینی می‌پرداخت. رهبری حزب کمبودهای خود را به قیمت تلفات اعضای حزب و با سوءاستفاده از نجابت و آمادگی رزمی و جانفشانی آن‌ها جبران می‌کرد. به خاطر همین کمبودهاست که رهبری حزب در اندیشه‌ی استفاده از امکانات بالقوه‌ای نظیر قشقائی‌ها بود و آن‌ها را در جهت عملیات مسلحانه علیه رژیم تشویق می‌نمود. و یا گردان تحت فرماندهی سرگرد رستمی را علی‌رغم ریسک فراوان و اقبال ناچیز موفقیت آن، به مهلکه می‌کشاند. و به سوی عملیات مسلحانه‌ی انتحاری سوق می‌داد. طرح‌ها و عملیاتی را که رهبری حزب و «ستاد» در نظر داشتند که بعداً با تفصیل بیشتر به آن خواهیم پرداخت، بدین قرار بودند:

- ماجرای «قیام عمومی» ۳۰ مرداد که اگر به موقع لغو نمی‌گردید، فاجعه‌آفرین بود.
- جنگ‌های پارتیزانی در شمال، که در عمل از حدود یک بررسی و طرح که روی کاغذ ماند، تجاوز نکرد.
- تعلیمات نظامی افراد که در واقع انگیزه‌ای جز سرگرم نگه داشتن افراد نداشت و پس از چند ماه تعطیل گردید.

- نارنجک‌سازی که با موفقیت پیش رفت و ده، پانزده هزار عدد تهیه گردید. ولی در انبارها نم خورد و عاقبت دست نخورده به جنگ فرمانداری نظامی افتاد.
- خرابکاری در پادگان قلعه‌مرغی که منجر به از کار افتادن کوتاه‌مدت چند هوایما شد، به این حساب صورت گرفت که گویا دولت قصد داشت قشائنی‌ها را بمباران کند! بعداً کاشف به عمل آمد که اصل خبر نادرست بوده است. نتیجه آن شناخته شدن تعدادی از افسران نیروی هوایی و عاقل شدن آنها بود.

- میتینگ‌های سیار به قصد تهییج مردم که مدت‌ها هر روز در جریان بود. و عملاً به جنگ نابرابر و تگ و تنهای توده‌ای‌ها با نیروهای انتظامی مبدل گردید. صدها نفر از فعالان و اعضای حزب به چنگ پلیس افتادند. این کار نیز پس از دادن تلفات سنگین به حال خود رها شد. از عواقب وخیم این دستگیری‌های وسیع، از جمله این بود که تعدادی از آنها زیر شکنجه‌های حیوانی، که آن روزها بسیار متداول بود، تن به همکاری دادند و از این طریق، عوامل نفوذی متعددی وارد حزب گردیدند و صدمات زیادی وارد ساختند. بررسی اجمالی این عملیات و طرح‌ها، مؤید ایرادات اساسی است که طی این بحث مقدماتی به آن اشاره گردید.

۱- نقشه اعمال ضربت، یا «قیام سی مرداد»!

رهبری حزب، با پتکی که با سقوط حکومت دکتر مصدق و روی کار آمدن حکومت نظامی فرود آمد، از خواب غفلت بیدار شد. در غروب روز ۲۸ مرداد، تنها ساعتی پس از آنکه به اعضای حزب اعلام کردند که: ما شکست خورده ایم، به خانه‌های خود بروید و اسناد و مدارک را از بین ببرید، ناگهان با دستپاچگی و شتاب به شبکه حزبی دستور می‌رسد که تماس‌های مجدد برقرار کنند و هر دو ساعت یکبار قرار ملاقات بگذارند و منتظر دستور باشند. در بحث حوادث عصر ۲۸ مرداد اشاره کردیم که تشبثاتی برای عملیات ضد کودتا صورت می‌گیرد که نوشداروی پس از مرگ سهراب بود که از آن صرف نظر می‌شود.

یکی از اعضای معتبر کمیته ایالتی تهران شهادت می‌دهد: «کیانوری به جلسه کمیته ایالتی تهران آمد و گفت که افراد شبکه را در چهارراه‌ها و خیابان‌ها سازمان بدهید که دست به تظاهرات بزنند. او گفت، نارنجک‌هایی که در اختیارتان می‌گذاریم، به سوی مأمورین انتظامی پرتاب کنند و شعار بدهند. به این ترتیب مردم و بازاری‌ها نیز به جنبش کشیده می‌شوند و تظاهراتی نظیر سی تیر علیه کودتا به وجود می‌آید و رژیم سرنگون می‌شود!» این جلسه احتمالاً شب همان روز ۲۸ مرداد یا صبح روز ۲۹ مرداد برگزار بوده است. به سازمان

افسری نیز دستور آماده‌باش داده می‌شود. شادروان سروان شهربانی نظام‌الدین مدنی که پس از لو رفتن سازمان نظامی اعدام گردید، در بازپرسی‌های خود در این باره چنین می‌گوید: «روز ۲۹ مرداد پس از قیام ملی ۲۸ مرداد دستور دادند که کلیه افسران آماده باشند و با هم ارتباط خود را حفظ کنند و اگر می‌توانند هر چند نفری حتی در يك منزل جمع باشند تا دستور بدهیم. ولی روز ۳۰ مرداد که روز جمعه بود دستور دادند که افسران متفرق شوند و به کارهای عادی خود مشغول باشند وقت گذشته و انجام عملی میسر نیست... چون منظور از آماده بودن ما این بود که دستور داده بودند روز جمعه تظاهرات وسیعی مرکب از اعضاء و طرفداران حزب توده و نیز طرفداران مصدق تشکیل می‌شود و این اعتراضات و تظاهرات دامنه پیدا کند و به صورت ۳۰ تیر سال گذشته درآید و این آمادگی ما برای این بود که وضع به صورتی که عرض شد درآید، آن وقت به ما دستور دهند که ما هم شرکت در تظاهرات مزبور بعنوان تضعیف روحیه افسرانی که به طرف مردم تیراندازی می‌کنند و همچنین در صورت امکان از بین بردن آنان بنمائیم. ولی چون روز جمعه این نظریه آنان بعلت مراقبت و تسلط دولت عملی نشد، عصر جمعه به ما دستور دادند که وقت گذشته و امکان عملی میسر نیست متفرق شوید.»^۹

شادروان سرگرد جعفر وکیلی، عضو هیأت دبیران سازمان نظامی نیز به شکل دیگری همان را تأیید می‌کند: «از طرف کمیته مرکزی حزب دستوری رسیده بود مبنی بر اینکه در روز ۳۰ مرداد تظاهراتی در شهر علیه حکومت تیمسار سپهبد زاهدی صورت گیرد. به سازمان افسری نیز عین این دستور ابلاغ شده بود تا افسرانی که روز فوق در پادگان‌ها نیستند، در شهر به همراهی سایر افراد حزبی اقدام کنند». (همان جا)

ظاهراً نیت و فکر هیأت اجراییه عبارت بود از انجام يك تظاهرات وسیع و تعرضی تا حد برخی درگیری‌ها و گلاویز شدن مقطعی با نیروهای انتظامی به قصد تحریک و کشاندن مردم به مبارزه! همه چیز بر وهم و خوشبآوری استوار بود. به این معنا که این اقدامات به شورش عمومی می‌گراید و سی تیر دیگری سر می‌آورد! اکثریت هیأت اجراییه در نامه به کمیته مرکزی مقیم مسکو می‌نویسد: «...معنی یکی از تصمیمات ما را که می‌بایستی روز ۳۰ مرداد انجام بگیرد، همه رفقا قیام مسلحانه تلقی کردند. بنابراین، عصر روز قبل تصمیم را ملغی کردیم!» آیا این گناه افراد حزب بود که پیش خود چنین استنباطی کرده بودند؟ آیا این تصور عمومی صرفاً ثمره تخیلات آن‌ها بود؟ مسلماً نه. دستورات و رهنمودهایی که از

بالا سرچشمه گرفت، چه بود که در سطوح پایین به قیام مسلحانه تعبیر شد؟ واقعیت این است که آنچه به افراد پایین شبکه حزبی ابلاغ شد جز استنباط درگیری و قیام مسلحانه مفهومی نداشت. بسیاری از رفقا صبح ۳۰ مرداد موقع ترك منزل با نزدیکان خود وداع گفتند، اشک و شیون اهل خانه را درآوردند. در صفحات قبل، شهادت عضو کمیته ایالتی تهران را نقل کردیم که چگونه کیانوری با خلق و خوی خود چاشنی تصمیم هیأت اجراییه را تندتر می کند. این دستور تا دهن به دهن به پایین شبکه برسد، هر رابطی، متأثر از روحیه عمومی - که خواهان اقدام جدی و آماده جانفشانی بود - چیزی بر آن می افزاید. و این چنین، وقتی به پایین شبکه می رسد، توده حزبی، آن را به قیام عمومی و درگیری مسلحانه تعبیر می کند. البته با این تصور که لابد رهبری حزب که از يك سال پیش شعار «کودتا را به جنگ ضد کودتا مبدل خواهیم ساخت»، سر داده بود، مقدمات ضروری کار را فراهم ساخته و جوانب امر را دایهانه سنجیده و مبارزه را در همکاری و همگامی با جبهه ملی تدارک دیده است.

تردید نیست که اگر به موقع جلو آن گرفته نمی شد و توده‌ای‌ها با ده دوازده تفنگ و چند اسلحه کمری و مقداری نارنجک وارد عمل می شدند، جز خونریزی بی ثمر نتیجه‌ای به بار نمی آمد. اکثریت هیأت اجراییه در توضیحات خود چنین وانمود می کند که علت لغو تصمیم در باره عملیات روز ۳۰ مرداد، تلقی نادرستی بود که گویا افراد حزبی از آن به دست آورده بودند. حال آنکه علت واقعی، لو رفتن نقشه رهبری حزب قبل از وقوع آن بود. زیرا کار به قدری ناشیانه و شتابزده تدارک یافته بود که ماجرا به گوش مقامات انتظامی رسیده بود. و آن‌ها نیز بی درنگ، سر چهارراه‌ها و خیابان‌ها تانک و زره‌پوش مستقر کرده و به طرز چشمگیری، در حال آماده‌باش بودند.

این تصمیم رهبری حزب، در قطعنامه ویژه‌ای در پلنوم وسیع چهارم همراه با يك رشته اقدامات و طرح‌های بی نتیجه‌ی دیگری که در ماه‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفت، به خاطر مضمون حادثه جویانه و بلانکیستی آن‌ها مورد انتقاد قرار گرفت. ایراد اصلی این نیست که چرا رهبری حزب در آن روزها که هنوز رژیم کودتا بسیار شکننده بود، به فکر عکس‌العمل افتاد. انتقاد این است که رهبری حزب بدون بررسی مسئولانه و همه‌جانبه‌ی امر و عواقب آن، برای جبران بی‌عملی خود در ۲۸ مرداد، دو روز پس از آن، توده حزبی را با دست خالی به ماجرای خونینی می کشاند که برای اجرای آن صرفاً روی آمادگی رزمی و از خودگذشتگی توده‌ای‌ها حساب می کرد. هیأت اجراییه بر آن

بود، با فرستادن عده‌ای افراد غیرنظامی و آموزش ندیده با مقدار ناچیزی نارنجک در دست، به آوردگاه کودتاچیان تا دندان مسلح و مجهز به تانک و زره‌پوش و مسلسل، با خون جوانان توده‌ای، ننگ بی‌کفایتی خود در ۲۸ مرداد را بشوید.

کیانوری در این ماجراجوئی‌ها مسئولیت اصلی را داشت، و باز هم هیچ تعجیبی ندارد که او در خاطرات خود در صحبت از عملیات و اقدامات بعد از ۲۸ مرداد، کوچک‌ترین اشاره‌ای به این حادثه نمی‌کند.

آیا اقدام جدی امکان داشت؟

من نیز مانند همه کادرهای حزب توده ایران، تا لو رفتن سازمان مقتدر نظامی، تصویری از قدرت اعجاب‌انگیز حزب در ارتش و نیروهای انتظامی نداشتم. بعدها هم تنها اطلاعات کلی بدست آوردم. تنها این اواخر، در جریان نگارش نقدی بر خاطرات کیانوری بود که بر برخی امکانات کلیدی و بسیار مهم این سازمان پی بردم. از آن جمله امکان مربوط به واحد سرگرد رستمی گوران می‌باشد. به نمونه‌های دیگر از امکانات سازمان نظامی در بحث‌های قبلی اشاره کرده‌ام.

من نامه تکان دهنده رستمی را در بحث‌های قبلی آورده‌ام. ستون تحت فرماندهی او، از ساعت ۲ بعدازظهر روز ۲۹ مرداد در یادگان عشرت‌آباد مستقر گردید و واحدهای او در تمام کلاتری‌ها، از تجریش تا بی‌سیم نجف‌آباد، امور انتظامی را بدست گرفتند و حفاظت نقاط حساس پایتخت از جمله کارخانه برق ژاله به او سپرده شد. ملاحظه می‌شود که برای هرگونه عمل ضربتی و غافلگیرانه‌ای، گردان تحت فرماندهی او برگ برنده‌ای بود.

نباید از نظر دور داشت که رژیم کودتا در روزهای اول، به ویژه تا مراجعت شاه، بسیار متزلزل و شکننده و از عاقبت خود نامطمئن بود. در بررسی رویدادهای ۲۸ مرداد، برخی اسناد سری وزارت امور خارجه آمریکا در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد، از نظر خوانندگان گذشت. در آن گزارش‌ها، بیم و نگرانی سفیر آمریکا از اقدامات احتمالی حزب توده ایران در روزهای ۲۹، ۳۰ و ۳۱ مرداد و ناباوری فرماندهان نظامی کودتا از فرجام کار خود و عدم اطمینان سفیر آمریکا از توانایی سرلشگر زاهدی برای ماندن در قدرت، به روشنی پیداست. یکی دو جمله از گزارش‌های مفصل سفیر آمریکا را که به بحث ما مربوط می‌شود، جهت حضور ذهن نقل می‌کنم. هندرسون در گزارش ۳۰ مرداد ماه خود چنین می‌نویسد: «اگر چه دولت زاهدی ظاهراً بر نزدیک به تمام مملکت چیره است، مشکل، توان باور کرد که

توده‌ای‌ها آرام بنشینند و ضربه متقابل نزنند. تا زمانی که توده‌ای‌ها با آن انضباط سخت تشکیلاتی و رهبرانی که در تاکتیک‌های انقلابی و اصول تبلیغاتی کار کشته هستند، وجود دارند، نباید این دشمن خطرناک را دست کم گرفت».

سرلشگر مك كلور رئیس مستشاران نظامی آمریکائی در دیدار با سرلشگر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش کودتا گزارش می‌دهد که «باتمانقلیچ را مانند دیگر امرای ارتشی نسبت به وفاداری ارتش نگران یافت». از این که هنوز سرتیپ ریاحی و سرهنگ مهنا (معاون او) هر دو در اتاقی مجاور دفتر سرلشگر باتمانقلیچ مستقر هستند شگفت‌زده است!

هر اندازه ارزیابی دشمنان از قدرت و توان توده‌ای‌ها درست و واقعی بود، به همان اندازه برداشت آنها از ظرفیت و توانائی رهبری حزب نادرست و غیرواقعی بود.

بدیهی است که اگر حزب توده ایران رهبری کاردان و آزموده‌ای داشت، می‌توانست در يك پیکار هماهنگ و هم‌زمان، با اشغال نقاط حسّاس پایتخت توسط واحدهای تحت فرماندهی سرگرد رستمی، با همکاری سایر افسران رزمی سازمان نظامی و نشانیدن سرتیپ ریاحی بر مسند ریاست ستاد ارتش و رهائی دکتر مصدق از توقیف‌گاه او در باشگاه افسران و هجوم توده‌ای‌ها به خیابان‌ها تحت شعار یا مرگ یا مصدق، اوضاع را دگرگون سازد. سرگرد رستمی در نامه مورخ ۹ تیر ماه ۱۳۷۴، با تأکید می‌نویسد: «با ایمان راسخ بگویم، امکان به سردرگمی انداختن کودتاگران کاملاً وجود داشت. تازه اگر در آخر سر همه ما می‌مردیم این افتخار در سینه زرین تاریخ ثبت می‌شد. قضاوت بفرمائید حالا کی هستیم؟»

اما چه کسی باور می‌کند که رهبری حزب توده و سازمان نظامی اصلاً از حضور سرگرد رستمی و ستون تحت فرماندهی او در تهران باخبر نبودند! پس از اول شهریور ماه که در اثر تلاش‌های خود او، ارتباط با وی برقرار می‌شود، بازم برای علمیات ضربتی در تهران، طرحی آماده نمی‌شود.

رستمی، نمونه يك انسان توده‌ای است. صدها و هزارها رستمی دیگر، لاله‌های سرخ دشت پهناور حزب توده ایران بودند. این حزب در آغاز دهه سی، به مثابه يك نیروی سیاسی، انصافاً يك حزب مبارز و پرشور انقلابی بود که طی سال‌ها مبارزه مخفی، آبدیده شده و کادرهای آزموده و انقلابی بی‌شماری از صفوف آن سر برآورده بود. بدبختانه در آن سال‌های سرنوشت‌ساز، رهبری عاجز و درمانده مستقر در داخل کشور، وصله ناجوری بر تنه‌ی سبیر حزب بود.

لذا با کمال تأسّف باید اذعان نمود، با آنکه در صورت سازماندهی شایسته، و استفاده از همه امکانات، مقاومت در برابر رژیم شکننده کودتا امکان پذیر بود، امّا از آن رهبری، واقعاً جز همان اقدامات نیم بند، امّا پر خطری که برای ۳۰ مرداد در نظر گرفته بود، کاری ساخته نبود. تازه آن هم چون قبل از اقدام فاش شد، لغو گردید.

۲- طرح عملیات پارتیزانی در شمال

یکی دیگر از نقشه‌های دهن پرکن امّا یا در هوای رهبری حزب که باز در عمل بر روی کاغذ ماند، طرح عملیات پارتیزانی در شمال است. کیانوری در خاطرات خود به جای بیان واقعیت بالا، هنوز بدون ذره‌ای ناراحتی وجدان، ادّعا می کند: «طرح جنگ پارتیزانی ما به علّت ضربه‌ای که يك یا دو روز پیش از شروع عملیات خوردیم، قبل از اجرا با شکست مواجه شد»!^{۱۰} خواننده از این اظهارات چنین می فهمد که گویا همه چیز برای برپائی يك جنگ پارتیزانی فراهم بوده است. یعنی، پارتیزان‌های تعلیم دیده‌ای، برای حمله به پاسگاه‌ها، شبیخون‌زنی‌ها و عملیات تخریبی، در پست‌های خود در حال آماده‌باش بودند. و اقدامات تدارکاتی پشت جبهه، از لحاظ ارتباط گروه‌های پارتیزانی با روستاها و شهرها، تأمین آذوقه و مهمّات نیز انجام گرفته بود! خلاصه همه چیز آماده بود. منتهی ضربه لعتتی ناجوری، که به گفته‌ی کیانوری «يك یا دو روز پیش از شروع عملیات» وارد می آید، همه نقشه‌ها را نقش بر آب می کند! این است جوهر حرف ایشان.

کیانوری در اوایل انقلاب نیز که زمان، زمان لاف‌زنی و فریب نسل جوان و بی‌خبر از گذشته بود، همین حرف‌ها را تکرار نمود. با این تفاوت که اضافه بر ماجرای بالا، از «تدارک دیگری برای شروع يك مبارزه مسلحانه»، که بتواند يك جنبش خلقی به وجود بیاورد» سخن می راند!^{۱۱} کیانوری در این جزوه، علّت شکست طرح رهبری حزب برای ایجاد «يك پایگاه مقاومت مسلحانه در شمال» را به گردن «یکی از کسانی که بعداً در زندان خیانت کرد» می اندازد. و عملی نشدن طرح جنبش مسلحانه خلقی را هم به حساب رکودی که بعد از ۲۸ مرداد مجموعه جنبش را فرا گرفته بود و عدم آمادگی و عدم همکاری جبهه ملی می گذارد! موضوع تدارک مبارزه مسلحانه‌ای را که قرار بود به جنبش خلقی بینجامد، قاعدتاً باید به حساب یکی از دروغ‌های فی‌البداهه او گذاشت که به سرعت فراموش می کند! موقع تنظیم خاطرات از آن یاد نمی کند. بنابراین من نیز بررسی موضوع را به همان «طرح جنگ

پارتیزانی» که گویا چند روز قبل از اجرا لو رفته است، محدود می‌کنم.

آیا واقعاً رهبری حزب توده زمینه‌ی يك جنگ پارتیزانی را فراهم آورده بود؟ از یاد نبریم که فرصت هم بسیار تنگ بوده است. زیرا ضربه‌ای که کیانوری از آن سخن می‌گوید، دستگیری غیرمنتظره و مشکوک سه افسر توده‌ای است که طبق اظهارات او فرماندهان واحدهای همدان و طالش و چالوس بوده‌اند. یکی از این سه نفر، در واقع مهره اصلی آن، همان سرگرد رستمی گوران بود. او در نامه ۹ تیر ماه ۱۳۷۴ خود به من تاریخ تقریبی دستگیری مرموز خود را اواسط شهریور ماه ۳۲ ذکر می‌کند. آیا عقل سلیم می‌پذیرد که رهبری علیل حزب، در فاصله کمتر از دو هفته، توانسته باشد اسباب يك جنگ پارتیزانی را فراهم بیاورد؟ به ویژه آنکه، تا ۲۸ مرداد هیچ کار جدی از لحاظ تعلیم نظامی افراد، تهیه‌ی اسلحه و مهمات، صورت نگرفته بود و تجربه‌ای هم در این زمینه وجود نداشت. بنابراین اظهارات کیانوری در خاطراتش جز لاف زنی و گزافه‌گوئی نیست. خود کیانوری با تناقض‌گوئی‌هایش ادعای خود را نفی می‌کند. مثلاً يك صفحه عقب‌تر، به مناسبت دیگری چنین می‌گوید: «...ما از کمیته ایالتی تهران خواسته بودیم که عده‌ای افراد مطمئن را که آمادگی شرکت در حرکت‌های پارتیزانی را دارند تعیین کنند و صورتی به ما بدهند. پس از لو رفتن ماجرا، این مساله هم دنبال نشد و تعطیل شد!»^{۱۲} ملاحظه می‌گردد که تا موقع لورفتن سه افسر مورد بحث، نیروئی که می‌بایست در عملیات پارتیزانی احتمالی شرکت کند هنوز از حدّ تهیه لیست افراد برای تعلیمات تجاوز نکرده بود!

چند و چون طرح جنگ پارتیزانی

حقیقت آنچه را کیانوری «طرح جنگ پارتیزانی» می‌نامد، سرگرد رستمی گوران که بازیگر اصلی و از طراحان آن بود، طی چندین نامه به من توضیح داده است: رستمی می‌گوید: «خسرو روزبه» و سرهنگ مبشری بسیار از هیأت رهبری عصبانی بودند و داستان عقب‌نشینی حزب را پس از دستور نظاهرات [منظور ایشان همان نظاهرات ۳۰ مرداد است] و لغو هرگونه عمل انقلابی را نتیجه‌ی بی‌تصمیمی و بی‌لیاقتی آنان می‌دانستند. در آن‌جا بود که از ماجرای این عقب‌نشینی آگاه شدم. در صورتی که می‌شد همه پاسگاه‌های ستون حقیر را با استوار و گروهبان‌های مورد اعتمادم که گمارده بودم به عملیات تخریبی برای خنثی کردن کودتا واداشت. مباحثات و مشاورات زیادی برای جبران این غفلت به عمل آمد. قرار

شد با استفاده از ستون من، به يك رشته عملیات تخریبی و پارتیزانی دست بزنیم و گویا از مسئولین حزب هم دستور اجرای آن را گرفته بودند. از آن روز تا چند روز برای مطالعه‌ی جزئیات طرح خلع سلاح واحد که ستاد ارتش می‌خواست به کرمانشاه برگرداند یا به شیراز بفرستد، هیأت دبیران سازمان نظامی، کمیسیونی مرکب از شادروان مبشری، شادروان جعفر و کیلی، سرگرد شفافبخش و اینجانب را تعیین کرد... خوب باید شرافتمندانه اعتراف کنم که این طرح يك ریسک بود و خود من به موفقیت آن چندان امیدوار نبودم. اما نفس عمل مهم بود، انعکاس انجام آن نه تنها به بیداری ملت ایران کمک می‌کرد بلکه حزب و افراد قاعده هرم را به مبارزه تشویق می‌نمود... آری رفیق مهربان، خیلی فرصت‌ها از دست رفت. نتیجه مبارزات ملت ایران برای در اختیار گرفتن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق، نقش بر آب گردید. خلاصه شرافت حزب توده لگه‌دار شد. امروز وقتی به دورنمای آن دوران سرنوشت‌ساز می‌نگرم و عملکرد خائنانه کیانوری‌ها و افراد نالایق رهبری را به یاد می‌آورم، احساس حقارت می‌کنم».^{۱۳}

مخاطرات این طرح واقعاً زیاد و برخی محاسبات او و سایر اعضای کمیسیون کاملاً غیرواقعی بود. سرگرد رستمی در نامه مورخ ۱۹ شهریور ماه ۷۴ در پاسخ به سؤالات من، برخی از موارد آن را مطرح می‌سازد. او می‌نویسد: «اما معایب طرح در درجه اول شناختن محیط شمال و بی‌اطلاعی از روحیه مردم آن سامان و بدتر از همه بی‌اطلاعی مرکز حزب و حتی نظامی نبودن عده‌ای از هیأت دبیران و مشکل‌تر از همه، وجود جاسوس‌های سازمان سیا و یول ریختن آن و پیش آمدن سیاهکلی دیگر بود. هم‌چنین باید اعتراف بکنم، پیش‌بینی ما در مورد کمک‌های کشور کار و شرف!! (شوروی)، اشتباه محض بود و سرنوشت ما چیزی معادل ستون مرحوم سرگرد اسکندانی در مشهد می‌شد... در آن هنگام فکر می‌کردیم به خاطر نزدیکی به مرزهای کشور صلح و دوستی، رفتن به سمت دریا و عبور از مرز یا استفاده آن کشور از قرارداد ۱۹۲۱ می‌تواند ارتش ایران را میخکوب کند (نظیر کار آن‌ها در مورد آذربایجان)»...! (همان‌جا). واقعاً غم‌انگیز است که این افسران جوان کمونیست، با روحیه‌ی آکنده از همبستگی جهانی و عشق به میهن پرولتاریای پیروز، بر این خیال خام بودند که دولت شوروی از قرارداد ۱۹۲۱ استفاده کرده «ارتش ایران را میخ‌کوب» خواهد کرد! غافل از این که در آذربایجان سال ۱۳۲۴ نیز، دولت شوروی به چیزی جز منافع اقتصادی و هدف‌های توسعه‌طلبانه خود، نمی‌اندیشید. بدبختانه آن ایام و طی دهه‌ها، احساسات

ساده لوحانه همه ما چنین بوده است.

از قرینه‌ها پیداست که هسته معقول و بخش پذیرفتنی داستان کیانوری درباره «طرح عملیات جنگ پارتیزانی» در شمال که گویا آماده بوده، اما در اثر ضربه‌ای که دو روز قبل از شروع عملیات وارد گردید، با شکست مواجه گشته، عین ماجرائی است که سرگرد رستمی بیان می‌کند. نقشه او هم، چنانکه ذکر شد، بر پایه این خبر بود که شنیده بود، قرار است ستون تحت فرماندهی او را در اواخر شهریور ماه به کرمانشاه عودت دهند یا به شیراز اعزام دارند. برنامه‌ای که هر لحظه ممکن بود به ملاحظاتی، در آن هفته‌های پر تنش بعد از کودتا، به مدت نامعلومی به تأخیر بیفتد. البته کیانوری در روایت خود، اشتهاً سرگرد سوار شادروان حسن رزمی را بجای سرگرد پیاده رستمی گوران نام می‌برد! خود رستمی در این باره چنین می‌نویسد: «واقعاً چقدر مضحك است که این آقای دبیر اول که شرنگ تلخ کشنده‌اش به کام همه ما چکانده شد، خبر نداشت که ستون کرمانشاه را من هدایت می‌کردم نه شادروان سرگرد رزمی افسر سوار که احتمالاً فرماندهی نداشت و نمیشد سوار نظام اسبی یا حتی موتوری به کوچه پس کوچه‌های تهران گسیل داشت!»! (از همان نامه)

قدر مسلم آنست که جز طرحی بر پایه خلع سلاح احتمالی واحد تحت فرماندهی او، هیچ مقدمات و تدارکی برای عملیات پارتیزانی در شمال فراهم نبود. لذا با دستگیری مرموز او در اواسط شهریورماه، بنای خیالی که بر این شالوده استوار بود، فرو می‌ریزد و طرح عملیات پارتیزانی در شمال هم‌چنان که بود، روی کاغذ باقی ماند. منتهی برای سرگرم نگاه داشتن افراد، کارهایی نظیر تعلیمات نظامی به افراد یا نارنجک‌سازی، تا ماه‌ها ادامه می‌یابد!

چه کسی سرگرد رستمی را لو داد؟

گرهی که هم‌چنان ناگشوده مانده، دستگیری اسرارآمیز سرگرد رستمی است! خود او در اینباره چنین می‌نویسد: «در مورد دستگیری این جانب، تا آن‌جا که به خاطر دارم کوچک‌ترین عملی که ایجاد سوءظن کند انجام ندادم. حتی با سفارش‌های تیمسار بختیار درباره قابل اعتماد بودن من، جایی برای سوءظن نمی‌گذاشت. به قدری استادانه به عنوان مأموریت محوله‌ی ستاد ارتش کادرهای استوار گروهبانی را جا به جا کردم که هیچ‌کس بوئی از ماجرا نبرد. از اشخاصی که از طرح با اطلاع بودند (مرحوم روزبه، مرحوم مبشری، مرحوم وکیلی و شفابخش)، نیازی به گفتن ندارد که هیچ‌یک خبری به خارج نداده و منزّه از

گناه بودند. اما از رهبران و مسئولین بالای سر سازمان نظامی به هیچ وجه اطلاعی ندارم و به احتمال قریب به یقین، راز دستگیری و زندانی بنده پیش آن‌هاست» (همان نامه)

اما چه کسی با خیانت خود باعث دستگیری او می‌شود؟ در درجه اول اعضای «ستاد عملیات ضد کودتا»، یعنی حسین جودت، نورالدین کیانوری و علی علوی، در مظان اتهام قرار می‌گیرند. کیانوری انگشت اتهام را به سوی دکتر یزدی دراز می‌کند. او علت بدگمانی خود به او را چنین توضیح می‌دهد: «یک شب اعضای ستاد (بهرامی، علوی، مبشری، و کیلی و من) در خانه کمیته مرکزی در حال بررسی طرح بودیم و نقشه عملیات هم در برابر ما بود و روی نقشه و جزئیات بحث می‌کردیم. این جلسه بعد از اجلاس هیأت اجراییه که یزدی هم در آن شرکت داشت، تشکیل شده بود. یزدی باید به خانه خودش می‌رفت، ولی او ماند و گفت دیر شده و نمی‌توانم به خانه خودم بروم. ما هم اشکالی در این امر نمی‌دیدیم. او ماند و در بحث‌های ما شرکت کرد. البته او با این کار موافق نبود و تنها کسی بود که این نظر را داشت. وی گفت حزب تاکنون اقدام مسلحانه نکرده است، ولی با این کار اگر دستگیر شویم به جرم قیام مسلحانه اعدام خواهیم شد».^{۱۴}

با این مقدمات، کیانوری نتیجه می‌گیرد که دکتر یزدی خبر را به مقامات رسانده و سرگرد رستمی و فرماندهان واحدهای چالوس و طالش را لو داده است. هرگاه کیانوری چنین ید طولانی در دروغ‌پردازی و تهمت‌زنی به دیگران به ویژه به رقبای دشمنان سیاسی خود نداشت، می‌شد به راحتی در بدگمانی او سهیم شد و موضوع را پی‌گیری نکرد. زیرا اگر اصل را به درستی اظهارات کیانوری قرار دهیم، در آن صورت بعید نیست که دکتر یزدی که از عواقب چنین کاری نگرانی داشته و چون اصولاً فردی محافظه کار و به قول خودش «آدم مصلحی» بوده، برای جلوگیری از جنگ و خونریزی و خطرات دیگر، ماجرا را به نحوی به مقامات حکومتی رسانده باشد. شاید آرشیو فرمانداری نظامی وقت که قاعدتاً به ساواک منتقل شده و اینک در اختیار مقامات جمهوری اسلامی است بتواند پرده از این راز بردارد. بی‌تردید ضعف دکتر یزدی در زندان نابخشودنی است. او برای نجات جان خود مسئولیت همه تصمیمات هیأت اجراییه را به گردن سایرین انداخت. عاقبت نیز طی نامه ملتسمانه‌ای، تقاضای فرجام نمود. رفتار او در زندان قابل دفاع نیست و از جمله عواملی بود که در حدّ خود، در شکستن روحیه‌ی کادرهای زندان مؤثر افتاد.

ضعف دکتر یزدی و بعداً دکتر بهرامی، دبیر کل حزب و تفرّنامه شرم آور او، در

شرایطی که کادرهای حزب و از جمله رهبری سازمان نظامی، علی‌رغم شکنجه‌های حیوانی مقاومت کرده و از آرمان‌های خود تا زیر چوبه‌دار به دفاع برخاستند، از صفحات سیاه کارنامه سیاسی رهبران حزب توده ایران است. با وجود این، پاسخ به این سؤال که چه کسی سرگرد رستمی را لو داده است، به آن سادگی که کیانوری مطرح می‌سازد، نیست. به ویژه آن که دلیلی که او در جهت اثبات ادعای خود می‌آورد، مطلب تحریف شده‌ای است. او می‌گوید: «بعدها که در خارج بودیم به پیشنهاد سرلشگر آزموده، شاه به دکتر یزدی عفو داد. در توضیحی که سرلشگر آزموده در روزنامه اطلاعات بر این عفو نوشته، آمده بود که دکتر مرتضی یزدی به این مناسبت عفو شد که در موقع بسیار حساسی خدمت بزرگی به اعلیحضرت و مملکت کرده است. در آن موقع من به فکر رفتم و بالاخره به این نتیجه رسیدم که این خدمت بزرگ بجز آن حادثه چیز دیگری نمی‌تواند باشد».^{۱۵}

کیانوری اظهارات دادستان ارتش را آشکارا تحریف می‌کند تا از آن دلیلی برای بدگمانی خود بتراشد. آنچه سرلشگر آزموده در مصاحبه مطبوعاتی دی‌ماه ۱۳۳۴ می‌گوید و مورد استناد کیانوری می‌باشد، از این قرار است: آزموده پس از اشاره به نامه دکتر یزدی به رئیس دادرسی ارتش (نامه‌های مورخ ۳۴/۸/۳۰ و ۳۴/۹/۱) و نقل قول از اظهارات او در بازرسی‌هایش، از قبیل این که: «من هم عقیده دارم که رژیم سلطنت مشروطه برای ایران خوب است» و یا «رژیم سلطنت مشروطه را اکثریت ملت ایران خواهند و اگر ما شعار دیگری غیر از این بدهیم اشتباه محض است». چنین ادامه می‌دهد: «هنگام تحقیقات، بدیهی است برای هر مأمور تحقیقی این فکر پیش می‌آمده که چه بسا دکتر مرتضی یزدی برای فرار از مجازات چنین اظهاراتی نموده است. ولی بعداً معلوم شد که دکتر یزدی پس از بازداشت اطلاعات گرانبھائی در اختیار فرمانداری نظامی گذاشته و یک منبع ذی‌قیمت کسب اطلاع جهت مأمورین انتظامی به منظور متلاشی کردن حزب منحل‌توده بوده است، که دیروز ضمن مصاحبه فرماندار نظامی جریان آن به استحضار عامه رسید. به هر حال قدر مسلم این است که دکتر مرتضی یزدی چه در زمان قبل از دستگیری و چه پس از دستگیری با تندروی‌ها و عقاید افراطی رهبران حزب منحل‌توده مخالف بوده و قبل از دستگیری با آنها مبارزات و مشاجراتی داشته‌است و پس از دستگیری نیز با مأمورین تشریک مساعی بسزائی نموده است. کما اینکه در دادگاه ضمن آخرین دفاع عیناً چنین می‌گوید: «صرفنظر از اینکه شعار جمهوری اگر از نظر اجتماعی ایران در نظر بگیریم برای

مردم ایران قابل قبول نبود، یعنی اکثریت مردم ایران مخصوصاً ۹۰ درصد اهالی ایران شاه دوست هستند و کلمه جمهوری اساساً به گوش آن‌ها آشنا نیست. جریانات روز ۲۸ مرداد نیز نشان داد، شعاری را که مردم قبول نداشته باشند از آن دفاع نمی‌کنند. من اذعان می‌کنم که ما در آن روزها به واسطه عملیات دولت و طرفداران در این باره اغفال شدیم».^{۱۶} سرلشگر آزموده در پایان می‌گوید: «نکاتی را که به استحضار آقایان رسانیدم، از جمله موجباتی بوده است که مقام شامخ سلطنت مقرر فرمودند. اعدام دکتر مرتضی یزدی تبدیل به حبس ابد می‌شود».

ملاحظه می‌شود که در این اظهارات سرلشگر آزموده که به تفصیل آمد، مطلبی حاکی از يك «خدمت بزرگ»، در «موقع بسیار حسّاس»، که کیانوری از زبان او می‌سازد، سخنی به میان نیامده است. سرلشگر آزموده به دو نکته تأکید دارد: اولاً - دکتر یزدی پس از بازداشت اطلاعات گرانبھائی در اختیار فرمانداری نظامی گذاشته است. ثانیاً - او قبل از دستگیری با تندروی‌ها و عقاید افراطی رهبران حزب توده مخالف بوده و با آن‌ها مبارزه کرده و مشاجراتی داشته است. آشکار است که کیانوری سخنان سرلشگر آزموده را تحریف کرده تا از آن دلیلی برای اثبات سوءظن خود ارائه دهد. اشاره سرلشگر آزموده به مخالفت یزدی با تندروی‌ها و عقاید افراطی رهبران حزب توده و مبارزه و مشاجره با آن‌ها، همان کلیات و مطالبی است که دکتر یزدی در بازپرسی‌هایش می‌گوید و می‌کوشد همه فعالیت‌های «ناخوشایند»، به ویژه تندروی‌ها و نارنجک‌سازی و خرابکاری در پادگان قلعه مرغی و غیره را عمدتاً به گردن کیانوری و در مواردی به گردن دکتر جودت بیندازد و خود را مخالف این گونه اعمال نشان بدهد. نمونه‌های متعدد آن در کتاب «سیر کمونیزم در ایران»، مشاهده می‌گردد. مثلاً در موضوع تهیه اسلحه و مهمات و نارنجک‌سازی می‌گوید: «بدون بحث و تصویب قبلی در هیأت اجرائیه به عمل آمد». و یا دزدی اسلحه از انبارهای ارتش را خودسرانه وانمود می‌کند. و یا «اگر نقشه‌ای برای اشغال کلاتری‌های تهران و پاسگاه‌های قوای انتظامی در میان بود، و برای این منظور اسلحه و مهمات بین عده‌ای از اعضای حزب تقسیم شده بود، موضوع به هیچ‌وجه در هیأت اجرائیه مطرح نشده و حتماً مسئول کارهای تهران دکتر کیانوری مطلع بوده است». می‌گوید: «در روز ۲۸ مرداد دکتر کیانوری طرفدار بیرون ریختن قوای حزبی و مقاومت در برابر قیام بود. اما بقیه افراد هیأت اجرائیه و منجمله خود او با این تصمیم مخالفت کرده‌اند». درباره آتش‌زدن هواپیماها در

قلعه‌مرغی می‌گوید: «اینکار به دستور شخص دکتر جودت بوده و هیأت اجراییه از آن اطلاع نداشته و به مجرد اطلاع، دکتر جودت را توییح کرده است» و قس علیهذا!

دکتر یزدی در این روش به قدری اغراق می‌کند که يك بار با زیرس نظامی در طرح سؤال بعدی، خود پیشاپیش جواب را می‌نویسد: «لابد اظهار می‌دارید که این کار را هم منحرین حزبی انجام داده‌اند و شخصاً ابدأ مقصر نبوده‌اید!»^{۷۷}

دکتر یزدی پس از تأیید حکم اعدام او از سوی دادگاه تجدید نظر برای تقاضای فرجام، نامه زیر را بتاريخ ۳۴/۸/۳۰ به رئیس دادرسی ارتش می‌نویسد: «ریاست محترم دادرسی ارتش با نهایت احترام به استحضار می‌رساند همانطوریکه اینجانب تقاضای تجدیدنظر از رأی دادگاه بدوی فوق‌العاده نظامی را موکول بنظر مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نمودم تقاضای فرجام از رأی دادگاه تجدیدنظر را نیز موکول به اراده و نظر مبارك شاهانه می‌نماید. دکتر مرتضی یزدی ۳۴/۸/۳۰». فردای آن، نامه دیگری به رئیس دادرسی ارتش، منتهی با مضمون متفاوتی می‌فرستد. در این نامه اشاره‌ای هست که چون به بحث ما مربوط می‌شود، عیناً می‌آورم: «ریاست محترم دادرسی ارتش. پیرو تقاضای مورخه ۳۴/۸/۳۰ باستحضار می‌رساند، اینجانب دکتر مرتضی یزدی از رأی صادره مورخه ۳۴/۸/۲۲ تجدیدنظر فوق‌العاده، استدعای فرجام دارم. ضمناً از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با توجه به خدمات گذشته این جانب که مانع از اعمال ماجراجویانه عده‌ای از رهبران خائن حزب توده شده‌ام و همچنین خدماتی که از لحاظ فن خود به جامعه ایرانی نموده‌ام، استدعای هرگونه بذل توجه و عواطف بی‌پایان شاهنشاه را دارم. با تقدیم احترام فائقه دکتر مرتضی یزدی».

با در نظر گرفتن اینکه دکتر یزدی طی بازرسی‌هایش، برای نجات جان خود به هر دری می‌زند و دائم در پی دلیل و بهانه است تا بار «گناهان» خود را سبک‌تر سازد، می‌توان حدس زد که جمله: «توجه به خدمات گذشته که مانع از اعمال ماجراجویانه عده‌ای...» را که به نامه روز قبل خود اضافه می‌کند، تشبیهی در این سمت و سو باشد. شاید هم نوشتن آن به او توصیه شده باشد.^{۷۸} و منظور او همان مواردی است که در بالا ذکر شد و توضیحات سرلشگر آزموده هم جز این نمی‌رساند. شایان توجه است که دکتر یزدی نه از يك خدمت و عمل بخصوص، بلکه از «خدمات گذشته» و «اعمال ماجراجویانه» سخن می‌راند.

چنانکه ملاحظه می‌شود، اگر بتوان روی مطلبی انگشت گذاشت که زمینه‌ای در

جهت ادعای کیانوری برای تعبیر و تفسیر داشته باشد، مندرجات همین نامه مورخ اول آذرماه ۱۳۳۴ دکتر یزدی است، نه بیانگر سرلشگر آزموده در مصاحبه مطبوعاتی‌اش. در این صورت، آن موقع کیانوری در ایران بود و هیأت اجرائیه چهار نفری با اطلاع از رفتار دکتر یزدی در زندان و جریان دادگاه، طی اعلامیه‌ای او را از کمیته مرکزی اخراج نمود. این را هم بیفزاییم که چون مصاحبه مطبوعاتی سرلشگر آزموده در ۱۱ دی ماه ۳۴ برگزار شده، احتمال می‌بود که کیانوری هنوز در ایران بوده و از ماجرای عفو دکتر یزدی و مصاحبه آزموده باخبر بوده است. در هر حال این سخن او که: «بعدها که در خارج بودیم به پیشنهاد سرلشگر آزموده، شاه به دکتر یزدی عفو داد» و این مطلب او را به فکر واداشت و به یزدی بدگمان شد، با تاریخ رویدادها نمی‌خواند و از قماش همان داستان‌سرائی‌های کیانوری‌مآب است. وانگهی، کیانوری برای «کشف» جاسوس بودن دکتر یزدی نیاز چندانی به چنین قرینه‌ای نداشت. زیرا به یمن «تجربه و شم سیاسی»‌اش، همان‌گونه که تشخیص داده بود «قطب‌زاده و بنی‌صدر دو مهره سرشناس» امپریالیسم‌اند^{۱۹}، در مورد دکتر یزدی هم از همان سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۱ به «جاسوس» بودن دکتر یزدی پی برده بود! به این فراز از نامه اکثریت هیأت اجرائیه (بهمن ۱۳۳۲) به کمیته مرکزی مقیم مسکو توجه کنید: «جلسات ما واقعاً دیگر غیرقابل تحمل شده بود و ناسزاهای کیانوری مثل ریگ باریدن گرفت. «دزد بی‌شرف جاسوس امپریالیسم» از کلمات عادی او به شمار می‌رفت. «اگر خودت جاسوس نباشی برادرت جاسوس است»، (اشاره به یزدی)، «زنت جاسوس است» (جودت). «مادرت جاسوس است» (شرمینی)، «خلاصه کسی از تو جاسوس است».^{۲۰}

نیاز به تاکید نیست که این توضیحات به هیچ‌وجه به قصد تطهیر دکتر یزدی نیست که به علت بی‌کفایتی و بی‌لیاقتی او و هم ردیف‌هایش در رهبری حزب، آن همه صدمه به جنبش زدند و عاقبت نیز با سستی و درماندگی در برابر دشمن، حیثیت همه ما را بر باد دادند. قصد من در این بحث، همان‌گونه که تا بحال نشان داده‌ام، جستجوی حقیقت است و بر آنم که شك و تردید در هر مسأله ناروشن، اولین گام در راه کشف حقیقت است.

چنانکه قبلاً ذکر شد، احتمال این که دکتر یزدی منشا لو رفتن سرگرد رستمی باشد وجود دارد و نمی‌توان از روی یقین رد نمود. در عین حال، نمی‌توان بدگمانی در این مورد را تنها روی او متمرکز ساخت به خصوص اینکه استدلال کیانوری در این مورد، چنانکه نشان دادیم، بسیار سست است.

سرهنگ مبشری در توضیح ترکیب اعضای «ستاد» از فردی بنام مستعار «وارسته» سخن می‌گوید که شناخته نشده است. خسرو روزبه نیز در صحبت از ترکیب اعضای «ستاد» از امان‌الله قریشی و گالوست زاخاریان نام می‌برد. احتمال می‌رود که این افراد با این که عضو ثابت «ستاد» نبوده‌اند، لاقلاً در برخی نشست‌های آن که در آغاز، هفته‌ای دو سه جلسه داشت حضور یافته‌اند و لذا روزبه یا مبشری آن‌ها را عضو پنداشته‌اند. به هر حال تعداد افرادی که احتمالاً از بحث‌های «ستاد عملیات ضد کودتا» باخبر بوده‌اند، زیاد است. از سوی دیگر، نقش عامل نفوذی در سطوح بالای حزب را که خبرهای مهم را بدشمن می‌رسانده، نباید کاملاً منتفی دانست. شادروان اکبر شاندرمنی در نامه ۲۱ فروردین ۷۴ خود به من، از گمان نزدیک به یقین خود درباره عامل نفوذی که قادر بود اخبار دستگاه رهبری و کمیته ایالتی تهران را در اختیار مقامات بگذارد، صحبت می‌کند. او می‌نویسد: «خیلی پیش‌تر از ۲۸ مرداد من به آن پی برده بودم. آن زمان معاونت شعبه کل اطلاعات با من بود. در هیأت اجرائیه موضوع را به طور سر بسته مطرح کرده تقاضای رخصت تعقیب کردم، که با عکس‌العمل شدید جودت، یزدی و کیانوری روبرو شدم. بانگ برآوردند که تو داری کار «بریا» را دنبال می‌کنی (آن روزها تازه بریا زندانی شده بود) و می‌خواهی کادرها را مورد شك و اتهام قرار دهی... تکرار می‌کنم این قضیه سر دراز دارد. بهر حال از این مقوله بگذریم». من این موضوع را دنبال نمودم و توضیحات بیشتری از او خواستم. اما متأسفانه بیماری و مرگ او فرصت نداد.

نکته جالب توجه دیگری را فریدون آذر نور در مصاحبه با نشریه «راه آزادی» مطرح می‌سازد. وی می‌نویسد: موقعی که پس از ۲۸ مرداد به مدت چند ماه در فلك الافلاك زندانی بودم بر حسب تصادف به موضوع عامل نفوذی پی بردم: «این راز بعد از دستگیری سرگرد رستمی گوران فرمانده گردان اعزامی از کرمانشاه که یکی از افسران مورد اعتماد ارتش، به‌ویژه تیمور بختیار بود کشف شد. افسر رکن دوم ستاد ارتش، مأمور زندان فلك الافلاك که دوست دوران دبیرستانی من بود (منظور سرگرد ایرج نوائی افسر تجسس رکن ۲ می‌باشد) و هیچ کمکی را از من مضایقه نمی‌کرد. در پاسخ به سؤال من که «دیگر دستگیری سرگرد رستمی گوران با آن سوابق مثبت و روشن چه صیغه‌ای است؟ صریحاً اعتراف کرد که رکن دوم در مقامات بالای حزب، عامل نفوذی دارد که فقط يك درجه پائین‌تر از کمیته مرکزی است. داده‌های او بدون چون و چرا در رکن ۲ پذیرفته می‌شود. وابستگی سرگرد رستمی به

حزب را او گزارش داده است. البته این موضوع در کمیته زندان مطرح شد و ما آن را فوری به رهبری گزارش دادیم. بعدها نیز در هر فرصتی، مسأله پی‌گیری شد که متأسفانه از سوی رهبری هیچ وقت جدی گرفته نشد».^{۲۱}

در این رابطه، شهادت سرگرد پولاد دژ، که از کادرهای برجسته سازمان نظامی حزب و رئیس شعبه تجسس رکن ۲ بود، درباره عامل نفوذی در حزب، شایان توجه است. وی در روزگاری که باهم در پراک بودیم، حکایت می‌کرد که فردی، هر از چندگاه اخبار مهم درون حزب را به فرمانداری نظامی گزارش می‌نمود. در گفتگوهای خصوصی با مقامات بالای فرماندار نظامی از این فرد به عنوان کسی که «یک درجه پائین‌تر از کمیته مرکزی است» سخن می‌رفت. پولاد دژ می‌گفت حتی یکبار او را وقتی از کریدور رد می‌شد به او نشان دادند، ولی روشنائی کافی نبود که او از پشت شیشه کاملاً او را شناسائی کند. آیا سرگرد رستمی را هم این عامل نفوذی لو داده بود؟ سرگذشت سرگرد رستمی پس از دستگیری نیز درخور تعمق و سؤال برانگیز است. او را پس از بازداشت به زندان فلك الافلاك فرستادند. اما پس از چند ماه بدون محاکمه و حتی بدون بازپرسی آزاد شد و دوباره به ارتش بازگشت. (البته نه در پست فرماندهی). تنها پس از لو رفتن سازمان نظامی است که وی دوباره دستگیر می‌شود و این بار به حبس ابد با کار محکوم می‌گردد. از توضیحات سرگرد رستمی در نامه‌هایش معلوم می‌شود که درباره طرح عملیات پارتیزانی و نقشه خلع سلاح واحد تحت فرماندهی‌اش از او چیزی نپرسیده‌اند. از نحوه برخورد و رفتار با او، می‌توان چنین استنباط نمود که فرمانداری نظامی فقط به او مظنون می‌شود. گوئی کسی، او را به عنوان عضو حزب یا هوادار آن معرفی می‌کند و چون موقعیت بسیار حساسی داشته، با شتاب او را دستگیر کرده و واحد تحت فرماندهی او را با عجله به شیراز می‌فرستند. سرگرد رستمی در پاسخ به سؤالات من در نامه مورخ ۱۰ شهریور ماه ۷۴ چنین می‌نویسد: «اگر اطمینان به مخالف بودن و یا به قول آن‌ها خائن بودنم نداشتند، دستگیر نمی‌کردند. ولی در آن مراحل به هیچ‌وجه از من بازجویی نشد». بی‌گمان اگر فرمانداری نظامی از مأموریت او اطلاع داشت و می‌دانست که رهبری حزب در فکر تدارک جنگ پارتیزانی است، به همین سادگی از روی قضیه نمی‌گذشت. پیداست که لودهنده او، هر کس باشد، از حد افشای او به عنوان مظنون به توده‌ای یا هوادار آن، تجاوز نکرده است و الاً رستمی را به حال خود نمی‌گذاشتند.

ملاحظه می‌شود که مسأله پیچیده‌تر از آنست که بتوان، به توضیح ساده‌ای که از ذهن